

چشم اندازهای تحول در دموکراتیک شدن خاورمیانه

محمد حسین حافظیان

چکیده

تحول در محیط پیرامونی ایران به واسطه‌ی دموکراتیزه‌شدن منطقه دغدغه‌ی اصلی نویسنده در این مقاله را تشکیل می‌دهد. اینکه ایران چه سیاستی را باید قبال طرح دموکراتیزه‌شدن خاورمیانه در پیش بگیرد محور کلیدی بحث این مقاله می‌باشد. به اعتقاد نویسنده چون ایجاد نظامهای دموکراتیک در منطقه موجب از بین رفتن بنیادگرایی اسلامی و در نتیجه از بین رفتن و کاهش تهدیدات امنیتی مربوط به آن برای ایران می‌شود، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند برای تقویت امنیت ملی خود هر چه بیشتر به فرآیند و دموکراتیک شدن در خاورمیانه دامن بزند و آن را در راستای منافع خودش ارزیابی کند. اما دو مشکل عمده در این خصوص وجود دارد که ممکن است نتیجه‌ی عکس برای جمهوری اسلامی ایران به ارمغان آورد. اول مقاومت سفت و سخت رهبران سیاسی این کشورها در برابر هرگونه تحول در جهت توسعه‌ی سیاسی است، چون خود محصول شرایط اقتدارگرایی و خودکامگی هستند و دوم آنکه گروههای بنیادگرای سنی که دیدگاههای مثبتی به ایران ندارند در این فرآیند به قدرت برسند. بنابراین تلاش برای جلوگیری از دست یافتن این گروهها به قدرت در کشورهای عربی به رغم نویسنده باید در دستور کار سیاست خارجی ایران قرار بگیرد.

کلید واژه‌ها

دموکراتیک شدن، اقتدارگرایی، منافع ملی، خاورمیانه و نخبگان سیاسی.

درآمد



پیامدهایی برای منافع ملی جمهوری اسلامی

ایران دارد؟

فرضیه این پژوهش این است که هم اکنون در منطقه‌ی خاورمیانه شرایط اجتماعی و اقتصادی دموکراتیک شدن تا حدی فراهم می‌باشد. اما آنچه مانع اصلی در برابر این روند گذار می‌باشد، مقاومت سفت و سخت رهبران سیاسی این کشورها در برابر هر گونه تحول راستین در جهت توسعه‌ی سیاسی است.

همچنین به خاطر اینکه دموکراتیک شدن کشورهای خاورمیانه موجب تغییر در سیاست خارجی این کشورها از سیاست خارجی تهاجمی به سیاست خارجی مسالمت‌آمیز می‌شود، موجب بهبود روابط این کشورها با ایران و کاستن از تنشهای موجود میان ایران و این کشورها و از این رو تأمین منافع ملی جمهوری اسلامی ایران می‌شود.

۱- خاورمیانه؛ منطقه‌ای استثنایی

بسیاری از پژوهشگران به استثنا بودن منطقه خاورمیانه نسبت به دیگر مناطق جهان سوم و به نوعی به عقب ماندگی این منطقه از روندهای مسلط جهانی در زمینه‌ی اقتصادی و به ویژه سیاسی اشاره می‌کنند. از دید آنها، آنچه که خاورمیانه را نسبت به دیگر مناطق استثنایی می‌سازد، نتیجه‌ی تجمع شماری از ویژگی‌هاست

بسیاری از صاحب نظران مدعی استثنا بودن خاورمیانه در قیاس با دیگر مناطق در حال توسعه‌ی جهان هستند، زیرا این منطقه در تطبیق با روند دموکراتیک شدن شتابانی که در بسیاری از بخشهای جهان در حال توسعه صورت گرفته، بسیار کند و تا حدی مقاوم بوده است. اما پس از حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، حرکت در مسیر دموکراتیک شدن توسط کشورهای منطقه‌ی که موجب کاهش هزینه‌های آمریکا خواهد شد، سیاست جدید آمریکا در منطقه است. به خاطر همین فشارهای خارجی و نیز درخواستهای داخلی، روندهایی در راستای نوعی از دموکراتیک شدن در منطقه خاورمیانه هم اکنون قابل مشاهده است. در صورت تداوم روندهای کند و تدریجی دموکراتیک شدن در خاورمیانه و نیز به ویژه به اجرا در آمدن طرح خاورمیانه‌ی بزرگ، تحولاتی در محیط پیرامونی ایران روی خواهد داد. همچنین اینکه ایران چه سیاستی را باید در قبال این طرح و نیز فرآیند دموکراتیک شدن کشورهای خاورمیانه در پیش بگیرد، همواره محل بحث و مناظره بوده است.

سؤال اصلی این پژوهش این است که خاورمیانه از نظر ورود به فرآیند دموکراتیک شدن هم اکنون در چه مرحله‌ای قرار دارد و در صورت دموکراتیک شدن در خاورمیانه چه

نوسازی اجباری در خاورمیانه راهبرد کلان امنیت ملی آمریکا

دکتر حسن حسینی

چکیده

به اعتقاد نویسنده، قرن بیست و یکم زمان و صحنه‌ی محوریت آسیا تلقی می‌شود و منطقه‌ی خاورمیانه به عنوان مهم‌ترین چالش و معضل از منظر متفکرین و سیاست‌گذاران راهبرد کلان امنیت ملی در حوزه‌ی آتلانتیک بیش از پیش مورد توجه و عنایت قرار گرفته است. تلاش نویسنده در این مقاله بر آن است تا فعل و فرآیند نوسازی و دگرگونی توسط فاعلی به نام نوحافظه‌کاران و سیاست‌گذاران راهبرد کلان امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در حوزه‌ی مفعولی به نام خاورمیانه مورد بررسی قرار بگیرد. به اعتقاد نویسنده، این فرآیند نوسازی و دگرگونی به منظور حفظ و استمرار امنیت و ثبات از یکسو و دسترسی به منافع نفت و گاز از سوی دیگر در قالبی تحمیلی و اجباری توسط نوحافظه‌کاران مطرح شد و تأکید و تصریح به عمل آمد که چنانچه حوزه‌ی آتلانتیکی خاورمیانه مفعول تغییر و تحول قرار نگیرد لاجرم در قرن ۲۱ خود توسط خاورمیانه و عوامل فراملی، ملی و فراملی آن دستخوش تغییر خواهد شد.

کلیدواژه‌ها

نوسازی اجباری، استبداد مدرن، خاورمیانه، امنیت ملی، لیبرال دموکراسی، استبداد لیبرالیستی و دموکراسی غیرلیبرال.

درآمد

با پایان جنگ سرد در اواخر قرن بیستم نظام و سیاست بین‌الملل دستخوش تغییرات بنیادینی گردید. این تغییر و دگرگونی برای قرن ۲۱ در قالبهای ذیل قابل تبیین و تحلیل می‌باشند:



که محیطی بسیار نامطلوب برای کثرت‌گرایی حقوقی و دموکراسی فراهم آورده است.^(۱)

رویدادهای کنونی در منطقه‌ی عربی - اسلامی دیدگاهی را بر خلاف دیدگاه متداول موجب شده است که بر طبق آن بخشی از جهان در تطبیق با روند دموکراتیک شدن شتابان بسیار کند و تا حدی مقاوم بوده است. در حالی که اروپای جنوبی و بعداً بخشهای بزرگی از اروپای شرقی و آمریکای لاتین به گونه‌ای فزاینده شکل‌های حکومت دموکراتیک را بر می‌گزیدند، این منطقه اساساً شاهد حکومت پیوسته‌ی رهبران اقتدارگرا بود.^(۲) در واقع، این نکته درست است که تا دهه‌ی ۱۹۸۰، خاورمیانه اصلاً استثنا نبود. تنها با دموکراتیزاسیون دوباره و تدریجی آمریکای لاتین و اروپای جنوبی در آغاز این دهه، و دموکراتیزاسیون آزمایشی کره جنوبی و تایوان در پایان این دهه خاورمیانه کم‌کم پایین‌تر از منحنی ظاهر شده است. فشار نیرومند مردمی برای دموکراسی بیشتر در چندین کشور آفریقای زیر صحرای به همراه سرنگونی رژیمهای اروپای شرقی، خاورمیانه را در وضعیت نامطلوب‌تری قرار داد.^(۳)

در جهان عرب، کشورهای تندرویی همچون سوریه، لیبی و سودان از همسایگان خود در خرد کردن کثرت‌گرایی اجتماعی و رفع مخالفت جلوتر بوده‌اند، در حالی که جوامع آزادتری همچون اردن، کویت و مراکش در مجال بخشیدن به فعال‌گرایی اجتماعی و نتایج

خط‌مشهای متنوع بی توجه‌تر هستند. افزون بر این، از اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ بیش از نیمی از کشورهای عربی مجالس ملی تشکیل داده‌اند و حتی شاخصهای اساسی همانند آزادی رسانه‌ها و بیان در میان کشورها تفاوت می‌کند. با این حال، واقعیت انکارناپذیر این است که چرخش قوه‌ی مجریه از راه صندوقهای رأی به ندرت روی می‌دهد و به همین دلیل نبود رقابت سیاسی راستین برای مناصب دارای قدرت برتر به چشم می‌خورد. تقریباً هیچ‌یک از دولتهای عرب حایز شرایط عنوان رژیم دموکراتیک نیستند.^(۴)

هانتینگتون بر این باور است که جهان اسلام فاقد شرایط اساسی دموکراتیک شدن می‌باشد. وی ابراز می‌دارد که؛ در میان کشورهای اسلامی به ویژه آنهایی که در خاورمیانه هستند، چشم‌اندازهای توسعه‌ی دموکراتیک پایین به نظر می‌رسد. وی فقری که در بیشتر این کشورها به چشم می‌خورد را یکی از عوامل اصلی تداوم این وضعیت می‌داند.^(۵) لیزا اندرسون نیز ابراز می‌دارد که در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، بسیاری از ناظران شاهد نشانه‌های پتانسیل دموکراتیک شدن در شماری از کشورهای خاورمیانه از الجزایر تا مصر، اردن و حکومت خودگردان فلسطین بودند، این خوش‌بینی از سوی دموکراتها در درون و بیرون منطقه بسیاری را به تحول کیفی امیدوار کرده است. اما در عمل رژیمهای منطقه ثابت کردند

۱- انتقال نقطه‌ی کانونی نظام بین‌الملل از حوزه‌ی آتلانتیک به حوزه‌ی آسیا و به ویژه منطقه‌ی خاورمیانه.
 ۲- تغییر ماتریس تقسیم‌بندی دولتها و جوامع براساس محور شرقی - غربی به ماتریس شمالی - جنوبی.
 ۳- تغییر در ماهیت و نقش عوامل هویت انسانی (چستی، کیستی، چربی و چگونگی) و تأثیرات آن در حوزه‌ی سیاست و امنیت.
 ۴- تغییر در محوریت بازیگران اصلی در صحنه‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی از دولتهای ملی به نهادها و شخصیتهای حقیقی و حقوقی فروملی و فراملی.
 قرن ۲۱ زمان و صحنه‌ی محوریت آسیا تلقی گردیده شده است. در حوزه‌ی شرقی آن هند، چین و ژاپن و در حوزه‌ی غربی آن روسیه، جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل به عنوان کانونهای اصلی سامان‌دهی هویت، سیاست، اقتصاد و امنیت در قرن ۲۱ به رسمیت شناخته شده‌اند. در این میان منطقه‌ی خاورمیانه به عنوان مهم‌ترین چالش و معضل از منظر متفکرین و سیاست‌گذاران راهبرد کلان امنیت ملی در حوزه‌ی آتلانتیک، اینک بیش از پیش مورد توجه و عنایت قرار گرفته است. آنها موضوع امنیت و عوامل مخل آن یعنی فروپاشی دولتهای ضعیف و ناکارآمد در طول دو دهه‌ی آینده را با عامل تروریسم و جنگهای غیرمتمقان از یکسو و رشد مبانی هویت و خودآگاهی فردی و اجتماعی از سوی دیگر در کنار مقوله‌ی انرژی و منابع تأمین رشد و توسعه قدرت در حوزه‌ی آتلانتیک در قرن ۲۱ بسیار مورد توجه و عنایت قرار داده‌اند. خاورمیانه ضمن اینکه بیشترین ذخایر شناخته شده نفت و گاز را در اختیار دارد به عنوان مهم‌ترین کانون و خاستگاه رابطه هویت و سیاست و امنیت در قرن ۲۱ توجه جهانیان را به خود جلب نموده است. اینک دو حوزه‌ی امنیت و انرژی در خاورمیانه به یکدیگر گره خورده‌اند و این امر با سرنوشت حوزه‌ی آتلانتیک از



یکسو و شرق آسیا، و شبه قاره از سوی دیگر در نظام بین‌الملل در ابعاد اقتصاد، سیاست، فرهنگ و امنیت طی رابطه‌ای مستقیم و علت و معلولی پیوند خورده است. از این رو، تغییر در انگاره‌ها و باورها، رفتارها و ساختارها و گفتارها و اظهارات در خاورمیانه به هر شکل ممکن با منافع، حیات و بقا و حوزه‌ی آتلانتیک و شرق آسیا ارتباط ارگانیک و مستقیم یافته است. به عبارت دیگر، خاورمیانه می‌تواند فاعل یا مفعول تغییر و دگرگونی در قرن ۲۱ قرارگیرد که هر یک از این دو وجه نتایج و آثار متفاوتی را برای جهان به ارمغان خواهد آورد. روابط و نظم بین‌الملل در قرن ۲۱ با فاعلیت خاورمیانه و یا مفعولیت آن شکل و ماهیت متفاوتی پیدای کند. در این مقاله تلاش به عمل می‌آید تا فعل و فرآیند نوسازی و دگرگونی توسط فاعلی به نام نوحافظه‌کاران و سیاست‌گذاران راهبردی کلان امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در حوزه‌ی مفعولی به نام خاورمیانه مورد بررسی قرار بگیرد. این فرآیند نوسازی و دگرگونی به منظور حفظ و استمرار امنیت و ثبات از یکسو و دسترسی به منابع نفت و گاز از سوی دیگر در قالبی تحمیلی و اجباری توسط نوحافظه‌کاران مطرح شد و تأکید و تصریح به عمل آمد که چنانچه حوزه‌ی آتلانتیکی خاورمیانه مفعول تغییر و تحول قرار نگیرد لاجرم در قرن ۲۱ خود توسط خاورمیانه و عوامل فراملی، ملی و فراملی آن دستخوش تغییر خواهد شد. سخن بر سر فعل تغییر و تحول، فاعل و مفعول آن در یک فرآیند طولی و خطی و قطعی است که براساس آن بازی صفر و یک و همه یا هیچ ترسیم شده است: بدین معنی که اگر تغییر و تحول اجباری در خاورمیانه ایجاد نگردد، این منطقه لاجرم خود مفعول دگرگونی قرار خواهد گرفت.

۱- استبداد مدرن و مدرن سازی استبدادی
تورج اتابکی، استاد ایران شناسی و زبان و فرهنگ

←

که بسیار سرسخت تر از این هستند و شیوه‌هایی را برای شکل دهی دوباره به قدرت خودکامه طراحی کردند که کسی تصورش را نمی‌کرد.^(۶) در حالی که بسیاری از صاحب نظران مدعی استثنا بودن خاورمیانه در قیاس با دیگر مناطق در حال توسعه‌ی جهان هستند، مهران کامروا معتقد است که با وجود تداوم‌های برجسته، فرهنگها و جوامع خاورمیانه‌ای امروز را نمی‌توان با بیست یا چهل سال پیش از آن مقایسه کرد. از این رو، دیگر استثنایی بودن خاورمیانه که این منطقه را در طبقه‌ی اجتماعی و فرهنگی خاص خود و جدا از دیگر مناطق قابل مقایسه‌ی جهان سوم قرار می‌دهد، مفهومی ندارد.^(۷) با این حال، این واقعیت که خاورمیانه نسبت به دیگر مناطق در حال توسعه‌ی جهان از ویژگیهای متمایزی برخوردار است و اینکه استثنا بودن خاورمیانه مورد تأکید بسیاری از صاحب نظران قرار گرفته است به خاطر فقدان دموکراتیک شدن و تداوم حکومت‌های اقتدارگرایانه در این منطقه می‌باشد. در واقع، در حالی که خاورمیانه بیست یا چهل سال پیش بسیار متفاوت از خاورمیانه‌ی امروز می‌باشد، صرف این واقعیت که تحولات شگرفی که در دیگر مناطق جهان به ویژه از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در راستای دموکراتیزاسیون، اقتصاد بازار آزاد، دوری از حکومت‌های اقتدارگرا، تلاش در جهت همکاریهای اقتصادی منطقه‌ای، و حل و فصل شتابان بسیاری از کشمکشهای منطقه‌ای صورت گرفت، در این منطقه از جهان

بازتابهای بسیار اندکی داشته است، به این منطقه ویژگیهای خاص خود را می‌بخشد.

۴- نظریه‌های دموکراتیک شدن و وضعیت خاورمیانه

در بحث از گذار به دموکراسی در ادبیات مربوط به دموکراتیک کردن، بیش از هر چیز توجه به مسئله تحکیم دموکراسی در کشورهایی که پیش‌تر اقتدارگرا بودند، معطوف می‌شود. به همین خاطر، ضرورت دارد که تعریفی از تحکیم دموکراسی و شرایطی که به آن منجر می‌شود، ارائه گردد. درخصوص تحکیم دموکراسی، آدام پرزورسکی آن را به درستی وضعیتی توصیف می‌کند که «در آن دموکراسی به تنها بازی در شهر تبدیل می‌شود، هنگامی که هیچ‌کس نمی‌تواند عمل کردن در بیرون از نهادهای دموکراتیک را تصور کند، هنگامی که همه‌ی آنچه که بازندگان می‌خواهند تلاش دوباره در چارچوب همان نهادهایی است که بر اساس آنها پیش‌تر شکست خورده‌اند. دموکراسی هنگامی تحکیم می‌شود که خود تقویت‌گر شود، یعنی هنگامی که همه نیروهای سیاسی درگیر تداوم تسلیم منافع و ارزشهای خودشان در برابر تعامل غیرقطعی این نهادها را بهترین کار ممکن بیابند.»^(۸)

تعریف تحکیم دموکراسی مستلزم انتخاب میان انگاره‌های حداکثر و حداقل‌گرا از تحکیم است. تعریف حداکثرگرا بر تلقین ارزشهای

شرقی در دانشگاه اوترخت واریک زوچر، استاد فرهنگ و سیاست ترکیه در دانشگاه لیدن، در کتابی که در سال ۲۰۰۳ تحت عنوان «مردان نظم: نوسازی و مدرنیزاسیون در دوران آتاتورک و رضاه شاه»^(۹) به چاپ رسانیدند، مفهوم مدرن‌سازی اجباری و استبدادی در دوران مصطفی کمال در ترکیه و رضاخان میرپنج در ایران را مورد بررسی و ارزیابی قرار دادند. در این کتاب تأکید شده که مصطفی کمال به نام پدر ترکیه مدرن می‌نامند و رضاخان قزاق در ایران که او را نیز گاه پدر ایران نوین خوانده‌اند هر دو با:

۱- استقرار یک نظام استبدادی و دیکتاتوری؛ ۲- اصلاحات سکولاریستی و لیبرالیستی و ۳- توجه به مدل نظم اجتماعی اروپایی اقدام به نوسازی در کشور خود نمودند. در ترکیه، مصطفی کمال خلافت عثمانی را برچیده و نظام و الفبای لاتین و فرهنگ سکولار-لیبرالیستی را در عرصه‌های گوناگون از طریق استبداد سیاسی حاکم نمود. در ایران نیز رضاخان میرپنج با رویکردی قزاقی و نظامی ابعاد گوناگون فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را لیبرالیزه و حوزه‌ی سیاسی را به شدت استبدادی و اقتدارگرایانه نمود. در این کتاب، به عنوان مثال، موضوع تغییر الگوی لباس به عنوان یکی از شاخصهای نوسازی استبدادی مطرح شده است.

نوسازی اجباری^۱ و استبدادی از دیرباز در حوزه‌ی مباحث رشد و توسعه در جوامع مختلف مطرح بود است. ساموئل هانتینگتون و نوام چامسکی در سال ۱۹۷۰ یعنی قریب به ۳۶ سال قبل در خصوص نظریه «نوسازی و شهرنشینی اجباری» - هانتینگتون در طول جنگ ویتنام از آن به عنوان استراتژی آمریکا در قبال ویت کنگ در نشریه‌ی «بررسی کتاب نیویورک» یاد کرده بود - با یکدیگر به چالش و تقابل نظری پرداخته بودند.^(۱۰)

1. Forced - Authoritarian Modernization

مهرزاد بروجردی، استاد دانشگاه سیراکیوس نیویورک، این مدل نوسازی اجباری را در ایران در مقاله‌ای در کتابی که در سال ۲۰۰۳ در لندن منتشر شد مطرح و نیلوفر گول استاد جامعه‌شناسی دانشگاه بوغازچی ترکیه نیز این امر را در قالب «نوسازی داوطلبانه در مقابل مدرنیزاسیون اجباری»^۲ ترسیم نمود. براساس این نوشته، فرآیند توسعه همانند غرب که از رنسانس و عصر روشنایی شروع و تا انقلاب صنعتی و انقلاب اطلاعات تداوم یافت و با توجه به ابتکار و نوسازی شکل گرفته است خطی، یکسان و جهانشمول نمی‌باشد. در جوامع مختلف، لاجرم، آموزش، شهرنشینی، توسعه اقتصادی و دموکراسی به دنبال یکدیگر در فرآیندی مکانیکی و قطعی تکامل نمی‌یابند.^(۳)

به عبارت دیگر، نوسازی استبدادی و اجباری در مرحله‌ی اول لاجرم به جوامع مدرن و غربی و در مرحله‌ی دوم به نهادهای غیردولتی و ملی می‌انجامد. انقطاع از سنت^۳ و پاکسازی سنت در جوامع مختلف می‌تواند نتایج متفاوت و بعضاً متضادی را ایجاد نماید. مسئله‌ی زنان در جوامع اسلامی در همین قالب مفهوم می‌یابد. شهوت‌سازی در فضای عمومی^۴ به منظور افزایش تعامل میان زنان و مردان در فرآیند دموکراسی‌سازی ضروری تلقی می‌گردد و درحالی‌که در غرب موضوع سقط جنین و آزادی تولید مثل، محل مناقشه می‌گردد در جوامع شرقی سخن از آزادی اغواگری^۵ به میان می‌آید.

۲- مدرن‌سازی اجباری - دموکراسی‌سازی اجباری

در روز ۲۲ فوریه سال ۲۰۰۶، مرکز مطالعات استراتژیک

2. Voluntary Modernization vs. Involuntary Modernity
3. Detraditionalizing
4. Eroticization of the Public Sphere
5. The freedom of seduction



دموکراتیک در میان اکثریت شهروندان از راه فرآیند طولانی جامعه‌پذیری تأکید دارد؛ تعریف حداقل‌گرا بر نبود چالش‌های مهم برسر مشروعیت نهادهای دموکراتیک و به ویژه شیوع انتخابات آزاد و رقابتی تأکید می‌کند.^(۹) با این حال، در هر دو رهیافت مشکلاتی وجود دارد. برای نمونه، اگر رهیافت حداکثرگرا تا حد نهایی آن رسانده شود، هیچ رژیم دموکراتیکی را نمی‌توان به درستی تحکیم یافته تلقی کرد. همچنین این رهیافت با واقعیت‌های تاریخی سازگار نیست؛ زیرا «در هیچ مورد شناخته شده‌ای به نظر نمی‌رسد اکثریتی از دموکراتها پیش از ظهور دموکراسی سیاسی وجود داشته‌اند.»^(۱۰) از سوی دیگر، رهیافت حداقل‌گرا مخاطره‌ی «انتخابات‌گرایی»^۲ یا برابر گرفتن تحکیم دموکراسی صرفاً با داشتن انتخابات منظم رقابتی را در پی دارد.

تعریف خوآن لینتز و آلفرد استپان از تحکیم دموکراسی از رهیافتهای حداقل‌گرا و حداکثرگرا مشکلات کمتری دارد. این دو تحکیم دموکراسی را از نظر رفتاری، ایستاری و قانون اساسی تعریف می‌کنند:

«از لحاظ رفتاری، رژیم دموکراتیک در یک سرزمین هنگامی تحکیم می‌شود که هیچ بازیگر مهم ملی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی یا نهادی منابعی قابل ملاحظه را در تلاش برای

2. Electoralism

دستیابی به اهدافش به وسیله‌ی ایجاد رژیم‌ی غیردموکراتیک یا توسل به خشونت یا مداخله‌ی خارجی برای تجزیه از آن دولت هزینه نکند. از لحاظ ایستاری،^۳ رژیم دموکراتیک هنگامی تحکیم می‌شود که اکثریت نیرومند افکار عمومی قائل به این باور باشد که آیینها و نهادهای دموکراتیک مناسب‌ترین راه برای حکومت بر زندگی جمعی در جامعه‌ای همانند جامعه‌ی آنهاست و هنگامی که حمایت از گزینه‌های ضدنظام بسیار اندک یا کم و بیش از نیروهای طرفدار دموکراسی منزوی شده باشد. از لحاظ قانون اساسی، رژیم دموکراتیک هنگامی تحکیم می‌شود که نیروهای حکومتی و غیرحکومتی به یک اندازه در سراسر سرزمین آن دولت تابع حل و فصل کشمکش در چارچوب قوانین، آیینها و نهادهایی مشخص که مورد تأیید فرآیند جدید دموکراتیک است، قرار گیرند و به آن عادت کنند.»^(۱۱)

لینتزو و استپان استدلال می‌کنند که افزون بر دولتی کارآمد، که شرط ضروری تحکیم دموکراسی است، پنج شرط به هم پیوسته و متقابلاً تقویت‌کننده نیز باید برای تحکیم دموکراسی وجود داشته باشد یا طراحی شود. نخست، شرایط برای توسعه یک جامعه مدنی آزاد و سرزنده وجود داشته باشد. دوم، یک جامعه سیاسی نسبتاً مستقل و ارزشمند موجود

و بین‌الملل در جلسه‌ای با شرکت یوشکا فیشر، وزیر امور خارجه سابق آلمان و عضو مجلس فعلی این کشور از حزب سبز و زیگینو برژینسکی از اعضای هیئت مدیره و مشاور حوزه‌ی جغرافیای سیاسی و امنیت ملی این مرکز به بررسی روابط آمریکا و اروپا در قبال برنامه‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه پرداخت. فیشر در این دیدار تأکید نمود که ایالات متحده آمریکا باید موضوع و راهبرد اشاعه‌ی دموکراسی در خاورمیانه و جهان اسلام را با ادبیات و رویکرد مدرن و نوسازی جایگزین نماید. فیشر بر این باور است که اتحادیه اروپا و قدرت نرم‌افزاری آن می‌تواند در کنار قدرت سخت‌افزاری و نظامی ایالات متحده آمریکا به امر نوسازی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جهان عرب، خاورمیانه و کشورهای اسلامی بپردازد.^(۶) لذا اتحادیه اروپا یک ائتلاف آتلانتيکی برای مدرن و نوسازی خاورمیانه را مطرح و پی‌گیری می‌نماید. این نظر در مصوبه‌ی اجلاس‌یه‌ی سی آیلند در جورجیای آمریکا در ۱۰-۸ ژوئن سال ۲۰۰۴ تحت عنوان «ابتکار خاورمیانه و شمال آفریقای وسیع‌تر»^(۷) به خوبی به منصفه‌ی ظهور می‌رسد. اما نوحافظه کاران و به ویژه گرایشهای همگرا و همسو با حزب لیکود در اسرائیل که در بدنه‌ی تصمیم‌سازی و نرم‌افزاری در مؤسسه‌ی همچون انستیتو آمریکن^۶ انیترپرایز و مؤسسه هورن^۷، مرکز سیاست‌گذاری امنیتی^۸، انستیتو یهودی برای مطالعات امنیت ملی^۹ متمرکز بوده و در حوزه‌ی سیاست‌گذاری در دفتر معاون رئیس جمهور دیک چنی و وزارت دفاع دونالد رامسفلد تجلی و نماد بیشتری دارند، بر امر دموکراسی‌سازی اجباری و غیرداوطلبانه اصرار می‌ورزند.

6. American Enterprise Institute (AEI)

7. Hoover Institution

8. Center For Security Policy (CSP)

9. Jewish Institute for National Security Studis (JINSA)



۳- اجبار-اجماع-اقناع یا بالعکس

تغییر و دگرگونی در جهان اسلام و خاورمیانه از منظر هر دو رویکرد در دو سوی آتلانتیک به عنوان امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر به رسمیت شناخته شده، اما روش و ابزارهای آن محل مناقشه و اختلاف می‌باشد:

۱-۳- اتحادیه اروپا + نولیبرالیستها و واقع‌گرایان در

آمریکا: روش اقناع-اجماع-اجبار

در این رویکرد تأکید بر قدرت نرم و توان ایجاد اقناع و اجماع به منظور القای اجبار و ضرورت تغییر می‌باشد. اولویت بخشیدن به گفتمانهای لیبرالیسم اجتماعی و سکولاریسم فرهنگی و هویتی در این روش اروپایی به عنوان یک ضرورت برای متقاعد ساختن جوامع از طریق تغییر در ذائقه‌ی فرهنگی و هویتی سنتی مطرح می‌شود. این همان رویکردی است که تحت عنوان فرآیند قاعده-القاعده در کتاب «طرح خاورمیانه بزرگ تر: القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا (۱۳۸۳)» از آن یاد شده است.^(۶)

۲-۳- نومحافظه‌کاران در آمریکا، جریان لیکود در

اسرائیل و صهیونیستهای اروپایی: اجبار-اجماع-اقناع

تغییر از طریق اجبار و مدرن‌سازی و دموکراسی‌سازی غیرداوطلبانه با تأکید بر حوزه‌ی سیاست در این روش و رویکرد مبنای قرار می‌گیرد. خاورمیانه به نحو خاصی با تأکید بر جهان عرب و کشورهای اسلامی به شکل عام باید از طریق فشار و اجبار نسبت به امر تغییر و دگرگونی اقدام نماید.

این جریان نومحافظه‌کاری در اوایل قرن ۲۱ در عین حال دارای سوابق دیرینه‌ی تاریخی در فرهنگ و تمدن غربی است و از اصول زیر‌نشئت گرفته است.

۱- نظریه‌ی امپراتوری خیرخواه لیبرالیستی؛

۲- نظریه‌ی علل عقب‌افتادگی جهان اسلام و عرب (نومحافظه‌کاران) و



باشد. سوم، باید حاکمیت قانون برای تأمین تضمینهای قانونی برای آزادیهای شهروندان و زندگی انجمنی مستقل وجود داشته باشد. چهارم، یک بوروکراسی دولتی باید موجود باشد که توسط حکومت دموکراتیک جدید قابل استفاده باشد. پنجم، یک جامعه‌ی اقتصادی نهادینه باید موجود باشد.^(۱۲)

در هر پنج حوزه تحکیم دموکراسی، کشورهای خاورمیانه برخی ویژگیهایی را مطرح می‌سازند که احتمالاً تحکیم را تسهیل می‌کنند و ویژگیهای دیگری که احتمالاً مانع از آن می‌شوند. دولتهای عربی از جهاتی نیرومند هستند و از جهاتی نیز خیر. نیرومندی دولتها در این کشورها بیش از هر چیز به قدرت آنها در کنترل گروههای گوناگون سیاسی و اجتماعی باز می‌گردد، نه کارآمدی دستگاه دولتی. در واقع، از این نظر هر دو دولت بسیار ناکارآمد می‌باشند. تنها بخش کارآمد در این دو کشور، به دستگاههای کنترل سیاسی و اجتماعی باز می‌گردد.

امروزه، جامعه مدنی به عنصری مهم در گفتمان سیاسی تبدیل شده است. اما در بهترین شرایط، سازمانهای مدنی هنوز باید با یک سنت دولت نیرومند و ساز و کار تصمیم‌گیری بسیار متمرکز با درون داد‌ناچیز از سوی این سازمانها خرسند گردند. در کشورهای خاورمیانه رشد جامعه‌ی مدنی در دو دهه‌ی گذشته بسیار چشمگیر بوده، اما همواره موانعی که بر سر راه

این سازمانها قرار داشته بسیار زیاد بوده است. شکست و یا ناکارآمدی سیاستهای خصوصی سازی موجب شده است که قوت گرفتن سازمانهای بیرون از دولت در بسیاری از این کشورها هنوز با موانعی جدی روبه رو باشد.

در خصوص جامعه‌ی سیاسی، در بسیاری از کشورهای خاورمیانه نوعی سنت ستیزش و بدبینی نسبت به احزاب سیاسی در سراسر تاریخ معاصر وجود داشته است. در بیشتر اوقات هیچ حزب سیاسی اجازه‌ی فعالیت نداشته است. در برخی مواقع نیز صوری بودن و حکومتی بودن چند حزبی که اجازه‌ی فعالیت داشتند، بر همگان آشکار می‌باشد. در برخی از کشورها همچون مصر نیز نظام حزبی به صورت تک حزبی می‌باشد و از زمان سادات که اجازه‌ی فعالیت محدود به دیگر احزاب نیز داده شد، تنها نوعی نظام چند حزبی صوری ایجاد گشت. زیرا به هیچ وجه احزاب غیردولتی از بخت پیروزی در انتخابات و یا تهدیدکردن سلطه‌ی مطلقه‌ی حزب حکومتی برخوردار نیستند.

در خصوص بوروکراسی دولتی قابل استفاده، در کشورهای خاورمیانه می‌توان استدلال کرد که نه تنها فقدان نهادینگی سیاسی بلکه نهادینه شدن بیش از اندازه دستگاه دولت به همراه نهادینگی ضعیف ساختارهای درون داد (احزاب سیاسی و گروههای نفوذ) می‌تواند چشم‌اندازهای تحکیم دموکراسی را محدود

۳- نظریه‌ی دموکراسی سازی اجباری و غیرداوطلبانه (امپریالیسم دموکراتیک).

۳-۱-۲-۳- نظریه امپراتوری خیرخواه لیبرالیستی

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر دو تصمیم ساز و متفکر انگلیسی به نام‌های رابرت کوپر مشاور ارشد تونی بلر و نیال فرگسون، استاد تاریخ دانشگاه هاروارد در حال حاضر، باردیگر نظریه‌ی امپراتوری خیرخواه لیبرالیستی را برای ایالات متحده آمریکا مطرح ساختند. جالب این است که این دو نظریه پرداز انگلیسی با الهام و الگوبرداری از سیاست امپراتوری بریتانیا در طول قرون گذشته به دولت نومحافظه کاران در ایالات متحده آمریکا توصیه و پیشنهاد نمودند که همانند امپراتوری انگلیس در قرون ۱۷، ۱۸ و ۱۹ میلادی باید در قالب یک امپراتوری لیبرالیستی خیرخواه در قرن ۲۱ عمل نماید. متفکرین یهودی نومحافظه کار و همگرا و همسو با حزب لیکود در اسرائیل نیز در آمریکا بر همین نگاه اصرار و تأکید ورزیدند.

در سال ۲۰۰۲، مرکز سیاست خارجی^{۱۰} در انگلستان کتابی را به قلم ایهود باراک و مارک لئونارد تحت عنوان «نظم جدید جهان: آثار بلند مدت ۱۱ سپتامبر» (۲۰۰۲)^{۱۱} منتشر ساخت. در این کتاب یکی از دیپلماتهای ارشد انگلیسی که نظریات او مبنای سیاست گذاری دولت تونی بلر قرار می‌گرفت در مقاله‌ای تحت عنوان «دولت پسامدرن»^{۱۲} نوشت: عصر حاکمیت مطلق دولتهای ملی به سرآمده و به منظور مقابله با بحرانهای موجود در جهان پس از جنگ سرد و ۱۱ سپتامبر لازم است غرب و ایالات متحده آمریکا مشخصاً در قالب یک امپراتوری لیبرالیستی خیرخواهانه در امور داخلی کشورهای ضعیف و در حال فروپاشی که آنها را «دولتهای ماقبل مدرن»^{۱۳} می‌نامند مداخله و به شکل اجباری

10. Foreign Policy Center 11. The Post - Modern State
12. Pre - Modern State



اجماع لازم برای اقتناع عمومی را به وجود آورد. کوپر در این مقاله که در ۹ آوریل ۲۰۰۲ در نشریه‌ی آبزور در انگلیس نیز منتشر شد بربیک «امپریالیسم جدید لیبرالی» تأکید ورزیده است.^(۸)

در همین سال، نیال فوگسون، استاد تاریخ (سابق در دانشگاه نیویورک) دانشگاه هاروارد، در کتابی تحت عنوان «امپراتوری: فراز و فرود نظم جهانی انگلیسی و عبرتهای آن برای قدرت جهان (۲۰۰۲)» به دولت نومحافظه کاران در آمریکا پیشنهاد نمود که به منظور استقرار و استمرار یک نظم نوین جهانی باید همانند امپراتوری آنگلوساکسون قرون ۱۹ و ۱۸، ۱۷ در قرن ۲۱ در نقش یک امپراتوری لیبرالیستی ظاهر گردد.^(۹)

در همان سال در آمریکا ماکس بوت در کتابی تحت عنوان «جنگهای وحشی صلح: جنگهای کوچک و فراز قدرت آمریکا» (۲۰۰۲)^(۱۰) همین امر را به دولت نومحافظه کاران در کاخ سفید توصیه نمود. بوت که عضو هیئت سردبیری روزنامه وال استریت ژورنال بوده و در شورای روابط خارجی و در روزنامه لولس آنجلس تایمز نیز اقدام به نشر دیدگاههایش می نماید در این رویکرد با ویلیام کویتول، سردبیر هفته نامه نومحافظه کاری ویکلی استاندارد و مفسر شبکه‌ی نومحافظه کار فاکس نیوز، همسو و همفکر بود.

اساس تفکر و اندیشه‌ی این مجموعه بر همان رویکرد «مسئولیت مردان سفید پوست»^{۱۳} برای متمدن سازی جهان وحشی و عقب افتاده در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین شکل گرفته است. آمارتیا سن، استاد اقتصاد و فلسفه دانشگاه هاروارد، در مقاله‌ای که در شماره‌ی مارس-آوریل سال ۲۰۰۶ فصلنامه‌ی فارین افرز، ارگان شورای روابط خارجی، تحت عنوان «مرد بدون برنامه» به چاپ رسانیده در نقد کتاب جدید ویلیام استرلی تحت عنوان «مسئولیت مردان

سازد.^(۱۳) در واقع، قدرت بیش از حد دولت در این منطقه صرفاً به کارکرد تنظیمی آن مربوط می شود، نه به بخش خدمات رسانی آن. احزاب سیاسی، اگر که به صورت ناقص وجود داشته باشند، نقش چندانی در تصمیم گیریها ندارند و گروههای نفوذ نیز به خاطر اینکه اقتصاد تا حد زیادی در اداره‌ی دولت است نمی توانند خواسته‌های خود را در نظام سیاسی به شکل مؤثری مطرح سازند.

سرانجام، در خصوص وجود یک «جامعه اقتصادی»، لینتر و استپان با این استدلال که هیچ دموکراسی تحکیم یافته مدرن در اقتصاد دستوری یا اقتصاد بازار صرف وجود ندارد، نتیجه می گیرند که «دموکراسی تحکیم یافته نوین نیازمند مجموعه‌ای از هنجارها، نهادها و مقررات طراحی شده سیاسی. اجتماعی و مورد پذیرش سیاسی. اجتماعی هستند که ما آنها را جامعه اقتصادی می نامیم و میان دولت و بازار میانجیگری می کنند. در هر اقتصادی، نقشی برای دولت لازم است.»^(۱۴) در بسیاری از کشورهای خاورمیانه به خاطر ماهیت رانتیه بودن دولت و بی نیازی دولت به منابع مالی از جامعه و دولتی بودن بیش از حد اقتصاد، جامعه‌ی اقتصادی نیرومندی که بتواند در تصمیم گیری اقتصادی دولت تأثیر زیادی داشته باشد، وجود ندارد. برای نمونه در مصر نیز که نوعی دولت شبه رانتیه وجود دارد، امکان تأثیرگذاری نهادهای اقتصادی غیردولتی

13. White Man's Burden



بر تصمیم‌گیریها بسیار اندک است. هر چند به خاطر الزاماتی که این کشور برای دریافت کمک اقتصادی از ایالات متحده و نیز اتحادیه اروپا دارد، و تأکیدی که این دو بازیگر مهم بین‌المللی بر پیشبرد اقتصاد آزاد دارند، بختهای بیشتری برای پیدایش یک جامعه‌ی اقتصادی نیرومند نسبت به کشورهای دارای اقتصاد بسته وجود دارد.

مشخصه‌ی شیوه‌ی اصلاحی‌گذار این واقعیت است که فرآیند‌گذار توسط دارندگان قدرت اقتدارگرا آغاز و کنترل می‌شود. این شیوه بر خلاف‌گذار از راه پیمانها یا گسست، از پیش مفروض می‌گیرد که حکومت اقتدارگرایی که فرآیند دموکراتیک‌شدن را آغاز می‌کند از لحاظ سیاسی نیرومندتر از اپوزیسیون است و اینکه میانه‌روها چه در حکومت و چه در اردوگاههای اپوزیسیون نیرومندتر از تندروها هستند. این ویژگیهای شیوه‌ی اصلاح، نشانگر این است که دارندگان قدرت اقتدارگرایانه تقریباً همیشه قادر به تعیین شرایط خروج خود از حکومت و کسب برخی تضمینها از سهم قدرت در نظام سیاسی دموکراتیک آینده می‌باشند.^(۱۵)

ادبیات اخیر درباره‌ی گذار به دموکراسی و تحکیم آن معمولاً بر نقش نخبگان سیاسی شاید تا اندازه‌ای افراطی تأکید می‌کند. گذارها کمتر محصول ساختار تلقی می‌شوند و بیشتر نتیجه‌ی مذاکرات و مصالحه‌ها میان جناحهای

سفیدپوست: چرا تلاشهای غرب برای کمک به دیگر نقاط جهان بسیار کم بهره بوده و بسیار زیاد ضرر به بار آورده است (۲۰۰۶)^(۱۱) به این نگاه و رویکرد اشاره نموده است. در شعری که تحت عنوان مسئولیت مردان سفیدپوست در سال ۱۸۹۹ توسط فردی به نام رودیارد کیپلینگ منتشر شد، نوسازی و دموکراتیزه کردن فیلیپین در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ توسط ایالات متحده آمریکا مورد تأکید قرار می‌گیرد. یکی از بندهای این شعر چنین است:

**Take Up the White Man's Burden
The Savage Wars of Peace
Fill Full the Mouth of Famine
And Bid the Sickness Cease**

مسئولیت مردان سفیدپوست را بردوش بگیر

جنگهای وحشی صلح

دهان قحطی را پرکن

و بیماری را متوقف نما

عبارت جنگهای وحشی صلح که عنوان کتاب ماکس بوت در سال ۲۰۰۲ بود از همین شعر گرفته شده و بدین معناست که فیلیپین و مستعمرات اسپانیا در آمریکای لاتین و اقیانوسیه که پس از جنگ به تسخیر آمریکا درآمد، اینک نیازمند متمدن‌سازی و نوسازی است. الگوی نوسازی اجباری و استبدادی براساس همین رویکرد و اندیشه‌ی مسئولیت مردان سفیدپوست شکل گرفته است (متن کامل شعر در کتاب طرح خاورمیانه بزرگ‌تر: القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا در صفحات ۸۶ الی ۸۸ آمده است). در قالب این رویکرد مسئولیت مردان سفیدپوست است که متفکرین انگلیسی و آمریکایی امپریالیسم و امپراتوری لیبرالیستی خیرخواهانه و نیکوکار را مطرح و مورد تأکید قرار دادند.^(۱۲)



۲-۲-۳. نظریه‌ی علل عقب افتادگی جهان اسلام و عرب
برنارد لوئیس که در خانواده‌ای یهودی در انگلیس متولد شد در دوران جنگ جهانی دوم افسر اطلاعاتی در ارتش انگلستان بود و از سال ۱۹۳۸ به عنوان استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه لندن کار خود را آغاز نمود و تا سال ۱۹۷۴ در این دانشگاه باقی ماند. اما سپس به دانشگاه پرینستون در آمریکا نقل مکان نمود و تابعیت آمریکایی دریافت نمود و تا سال ۱۹۸۶ در این دانشگاه مشغول به تدریس بود. وی حوادث ۱۱ سپتامبر را در قالب نفرت جهان اسلام و عرب از حوزه‌ی تمدن غرب به دلیل عقب افتادگی و حقارت تفسیر نموده و به دولت نومحافظه‌کاران در قالب «دکترین لوئیس»^{۱۴} توصیه نمود در قالب یک امپراتوری خیر و نیکوکار لیبرالیستی به عراق حمله نمایند. چرا که تمدن دیرینه‌ی عربی در این کشور با آغوش باز دموکراسی‌تحمیلی آمریکا را خواهد پذیرفت و این همان امپریالیسم لیبرالی و امپراتوری نیکوکار و خیرخواهانه لیبرالیستی است که در آغاز قرن ۲۱ باید محور و مرکزیت عمل ایالات متحده آمریکا در استقرار و استمرار نظم نوین تلقی شود.^(۱۳)

۳-۲-۳. نظریه‌ی دموکراسی‌سازی اجباری و غیرداوطلبانه
ناتان شرانسکی (آناتولی شرانسکی) یهودی متولد اوکراین در سال ۱۹۴۸ که پس از تحصیل در رشته‌ی فیزیک و ریاضیات در سال ۱۹۷۳ به دلیل ممانعت از مهاجرت وی به اسرائیل شهرت یافت. اما سناتور یهودی ایالات نیویورک هنری جکسون و دستیاران و مرتبطین با وی یعنی ریچارد پرل، البوت آبرامز، داگلاس فایث، آبرام شولسکی و بل ولفوویتز (همگی از نومحافظه‌کاران یهودی که در دولت جورج بوش در مدیریتهای وزارت دفاع و شورای امنیت ملی در کاخ سفید مشغول به کار بودند) در دوران جنگ سرد موضوع ممانعت از

14. Lewis Doctrine



نخبه‌ی رقیب به شمار می‌روند که واژه‌ی طراحی دموکراسیها را تبیین می‌کند. یک استدلال مرتبط که به طور قدرتمندانه‌ای از سوی اودانل و اشمیتز مطرح می‌شود این است که دوره‌های گذار اغلب در احاطه‌ی میزان بالایی از عدم قطعیت است.^(۱۶) ظاهراً این عدم قطعیت باید در مرحله‌ی تحکیم کمتر باشد. نخستین انتخابات آزاد که مشخص‌کننده‌ی گذار است، موازنه‌ی نیروهای سیاسی در کشور و موقعیت مربوطه‌ی آنها را آشکار می‌سازد. بنابراین، رفتار بازیگران سیاسی باید در مرحله‌ی تحکیم پیش‌بینی پذیرتر باشد؛ و عوامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌توانند نسبت به رفتار نخبگان و طراحی سیاسی تأثیرگذار باشند. با این حال، رفتار نخبگان در چشم‌اندازهای تحکیم همچنان مهم است.

مایکل برتون، ریچارد گونتر و جان هیگلی مدعی هستند که «اجماع و یگانگی نخبگان پیش‌شرط ضروری برای تحکیم دموکراسی است.» از نظر آنان، این اجماع را می‌توان یا از راه «مصالحه‌های نخبگان» (مصالحه‌های ناگهانی و اندیشمندانه‌ی مذاکره شده میان جناحهای نخبگان) یا از راه «همگراییهای نخبگان» (پیوند زدن تدریجی تر شکافهای ایدئولوژیک از راه رقابت انتخاباتی) به دست آورد.

به طور کلی جدا از بحث بر سر چگونگی تحکیم دموکراسی، دو رهیافت نیز برای تبیین

گسسته‌های دموکراتیک در سراسر جهان مورد استفاده قرار گرفته است. یکی گرایش دارد تا «بر ویژگی‌های ساختاری جوامع تأکید کند؛ یعنی زیربنای اجتماعی. اقتصادی که به صورت شرط محدودساز عمل می‌کنند و حق انتخاب بازیگران سیاسی را محدود می‌سازند. برخی صاحب‌نظران بر کشمکش‌های زیربنایی اجتماعی، به ویژه کشمکش‌های طبقاتی تمرکز می‌کنند که از نظر آنها نهادهای دموکراسی لیبرال را اگر نه غیرممکن، غیرمحمول می‌سازند.» رهیافت دیگر که بیش از همه از سوی خوان لینتر و آلفرد استپان در کتاب مشهور آنها درباره‌ی شکست رژیم‌های دموکراتیک پی‌گیری می‌شود، با این فرض آغاز می‌شود که بازیگران اجتماعی و سیاسی «از برخی انتخاب‌ها برخوردارند که امکان پایداری و ثبات یک رژیم را افزایش می‌دهند.» هر چند این نویسندگان متغیرهای پایه‌ای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را نادیده نمی‌گیرند، بر «متغیرهای بیشتر دقیقاً سیاسی» تأکید می‌کنند و باور دارند که «روندهای سیاسی عملاً شکست نهایی را شتاب می‌بخشند.» از این رو، این فرضیه را پیش می‌کشند که «رژیم‌های دموکراتیک در زمانی از بخت معقول بقا و یا تحکیم کامل برخوردار می‌باشند، اما ویژگی‌هایی خاص و اعمال بازیگران مربوطه. نهادها و نیز افراد. امکان چنین تحولی را کاهش می‌دهند.»^(۱۷)

همان طور که گیلرمو اودانل درباره‌ی

مهاجرت شرانسکی و دیگر یهودیان به اسرائیل را به عنوان عاملی در روابط ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی مطرح ساختند. در سال ۱۹۸۸ شرانسکی گروه مهاجرین یهودی روسیه را راه‌اندازی و در سال ۱۹۹۵ با تشکیل حزب افراطی به جریان لیکود پیوست. وی در سال ۱۹۹۶ به عضویت کنست (پارلمان اسرائیل) درآمد و در دولت بنیامین ناتانیاهو از حزب لیکود وزیر تجارت و صنعت و در دولت باراک وزیر امور داخلی و در دولت شارون وزیر امور مهاجرین و بیت‌المقدس شد.

شرانسکی در کتاب خود تحت عنوان «دفاع از دموکراسی: قدرت آزادی برای غلبه بر استبداد و ترور»^(۱۴) تأکید می‌نماید که به منظور تضمین امنیت، ثبات و رفاه، اشاعه دموکراسی و آزادی در خاورمیانه و جهان اسلام امری ضروری و اجتناب‌پذیر است. بدون اشاعه دموکراسی غرب روی ثبات و امنیت را نخواهد دید. جورج بوش رئیس‌جمهور آمریکا کتاب شرانسکی را در سال ۲۰۰۴ مبنای سیاست خارجی دولت نومحافظه‌کاران اعلام و تأکید نمود: «اگر می‌خواهید نیم‌نگاهی به رویکرد من در قبال سیاست خارجی داشته باشید کتاب شرانسکی دفاع از دموکراسی را بخوانید من این کتاب را برای مطالعه به مقامات دولتی و به ویژه به تصمیم‌سازان پیشنهاد می‌نمایم. کتاب کوتاه و خوبی است. این مرد یک قهرمان است.»^(۱۵)

شرانسکی در سال ۲۰۰۳ تأکید نمود که استقرار صلح و ثبات در گرو تشکیل یک دولت دموکراتیک فلسطینی است. اما شرانسکی آزادی را بر دموکراسی مقدم می‌شمرد و تأکید می‌نماید که بدون تغییر در فرهنگ اجتماعی و سیاسی جوامع برگزارای انتخابات و استقرار دموکراسی باعث سلب امنیت و ثبات خواهد شد. شرانسکی که در سال ۲۰۰۱ به عنوان قائم مقام نخست وزیر اسرائیل شناخته می‌شد، در سال ۲۰۰۵ در



اعتراض به سیاست عقب‌نشینی شارون از سرزمینهای اشغالی استعفا نمود. در ۵ مارس سال ۲۰۰۶ شرانسنکی در مقاله‌ای تحت عنوان «آیا دموکراسی استبداد را پایان می‌بخشد» نوشت وی چندین سال قبل در نامه‌ای به شارون تأکید نموده بود که حداقل برای سه سال دیگر نباید در سرزمینهای اشغالی فلسطینی انتخابات برگزار نمود. چرا که دموکراسی بدون استقرار آزادی و لیبرالیسم اجتماعی و فرهنگی باعث سلب صلح، امنیت و ثبات خواهد شد. گروههای مبارز فلسطینی از طریق فرآیندهای دموکراتیک مشروعیت یافته و باعث از میان رفتن آزادی خواهند شد.^(۱۶)

رویکرد و نگاه دموکراسی سازی اجباری و غیرداوطلبانه که در سال ۲۰۰۳ توسط محافل نومحافظه‌کاری و متفکرین فعال در این رویکرد مانند استانیلی کورتز تحت عنوان «امپریالیسم دموکراتیک» مطرح شد نخستین الگوی خود را امپراتوری انگلستان در هند می‌داند و تأکید می‌نماید که ایالات متحده آمریکا مانند امپراتوری بریتانیا باید برای یک دوره‌ی زمانی با اشغال سرزمینی در قلب جهان عرب با رویکرد اجبار-اجماع-اقناع نسبت به نشر و حفظ آزادی و دموکراسی در خاورمیانه و شمال آفریقا اهتمام ورزد. کورتز تأکید می‌نماید جان استوارت میل از اندیشمندان لیبرالیسم نیز بر الگوی امپراتوری دموکراتیک لیبرالی انگلستان تأکید داشت که نباید قبل از تغییر الگو و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در جوامع شرقی نسبت به برگزاری انتخابات آزاد و مشروع اقدام نمود. براین اساس، لیبرالیسم مقدم بر دموکراسی تلقی شده و بدون آزادی برگزاری انتخابات منجر به روی کار آمدن مخالفان آزادی خواهد شد.^(۱۷)

۴- استبداد لیبرالیستی یا دموکراسی غیر لیبرال

فرید زکریا در کتاب خویش «آینده‌ی آزادی: دموکراسی

دموکراسیهای جدید آمریکای لاتین می‌گوید، «اعتبارکنونی گفتمانهای دموکراتیک و برعکس ضعف گفتمانهای سیاسی آشکارا اقتدارگرا» عواملی اصلی هستند که به سود بازیگران دموکراتیک حرکت می‌کنند. اما او هشدار نیز می‌دهد که این عوامل «با گذشت زمان تابع پژمردگی هستند... نفوذ گفتمانهای دموکراتیک تا حدی به ظرفیت آنها به ترجمه شدن به معانی انضمامی برای اکثریت جمعیت بستگی دارد.»^(۱۸) انقراض تجدد سازمان یافته، گرایش به نولیبرالیسم، تضعیف ساختار دولتهای رفاهی، خصوصی سازی و تأکید بر همکاریهای اقتصادی و مالی همراه با تغییر شرایط جنگ سرد و رقابتهای نظامی شدید، امکانات تازه‌ای برای رشد جوامع مدنی و تضعیف ساختار دولت اقتدارطلب در کشورهای غیر غربی فراهم کرده است. مسئله‌ی استقلال ملی که زمانی دغدغه‌ی اصلی بسیاری از این کشورها بود و گاه بهانه‌ای برای ایجاد ساختار دولت اقتدارطلب فراهم می‌کرد، اولویت خود را از دست داده است. روی هم رفته، به نظر می‌رسد که دلایل حفظ ساختار دولت اقتدارطلب در این کشورها رو به کاستی گذاشته است.^(۱۹)

از نظر ایوبی، اینکه دولت عربی دولتی اقتدارگراست، و اینکه این قدر از دموکراسی بیزار و نسبت به فشارهای آن مقاوم است، البته نباید معیاری برای توان آن دولت به شمار رود، بلکه دقیقاً برعکس است.^(۲۰) به همین دلیل،

غسان سلامه معتقد است که عنصر کلیدی در راهی که به سوی دموکراسی می انجامد، دولت است نه فرد، اجتماع، ملت، طبقه یا بازار؛ و بیش از این دولت بر عوامل دیگر نیز پیشی گرفته است. منطق سیاسی همچنان نسبت به دولت، دولت اقتدارگرا، مطلوب باقی می ماند.^(۳۱)

جدا از نقش بسیار مهم دولت و نخبگان سیاسی، مشخص شده است که وجود موازنه‌ی میان قدرت دولت و جامعه مدنی برای ثبات دموکراسی و پیش‌گیری از استقرار اقتدارگرایی ضرورت دارد. استقلال دولت در زمان بروز فشار توده‌ای برای دموکراتیزه نمودن در کشورهای در حال توسعه بیش از دموکراسیهای اروپایی بوده است که برای موازنه‌ی قدرت و از این رو ثبات دموکراسی حایز اهمیت است. افراد کمی وجود دارند که نسبت به شرایط لازم برای ثبات دولتهایی به جز دولتهای دموکراتیک علاقه‌مندی نشان دهند. این بدین دلیل است که فعلاً ایدئولوژی غالب یک اقتصاد بازار آزاد را تجویز می نماید و چنین فرض می شود که برای آنکه این اقتصاد به گونه‌ای موفق عمل کند، باید با نهادها و ارزشهای لیبرال دموکراسی همراه گردد. امروزه فشارهای بسیاری بر کشورهای جهان سوم به منظور آزادسازی اقتصادی و دگرگونی سیاست این کشورها در مسیر کثرت‌گرایی اعمال می شود.^(۳۲) حضور یک جامعه‌ی مدنی فعال و بسیار سازمان یافته نیز پیش شرط اساسی یک

غیرلیبرال در داخل و خارج» (۲۰۰۳)^(۳۸) تصریح می نماید که آزادی و لیبرالیسم مقدم بر دموکراسی است و بدون تغییر در انگاره‌ها و رفتارهای سنتی در جوامع شرقی دموکراسی و برگزاری انتخابات منجر به تشکیل دولتهای دموکراتیک غیرلیبرال مانند جمهوری اسلامی ایران خواهد شد. براین اساس، می توان ۴ مدل حکومتی را در قرن ۲۱ تصور نمود:

۱- لیبرال دموکراسی؛

۲- دموکراسی غیرلیبرال؛

۳- استبداد لیبرالیستی و

۴- دولتهای مستبد غیردموکراتیک و غیرلیبرال.

ایالات متحده آمریکا و اروپا به عنوان الگوی لیبرال دموکراسی در جهان این امر را بر خویش فرض و لازم دانسته‌اند که جهان را دموکراتیک و دموکراسی را جهانی نمایند. این امر به طور طبیعی مطلوب تلقی شده اما در کوتاه مدت مقدور نیست. دموکراسیهای غیرلیبرال-دموکراسیهای دینی نیز بسیار نامطلوب ولی مقدور از منظر اروپا و آمریکا ارزیابی شده‌اند. در جوامع شرقی و غربی نیز هر دو نظامهای استبدادی غیردموکراتیک و غیرلیبرال را نامطلوب و عملاً نامقدور می شمردند. تنها گزینه‌ی مقدور ولی نامطلوب از منظر اروپا و آمریکا استبداد لیبرالیستی است که در آن نظامهای سیاسی مستبد و خودکامه به لیبرالیزه کردن صحنه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اهتمام می ورزند تا ضمن حفظ ثبات و امنیت از استقرار دموکراسیهای غیرلیبرال-دینی جلوگیری به عمل آورند. در شماره‌ی پاییزی فصلنامه‌ی منافع ملی، ارگان مرکز نیکسون، دیوید هندریکسون و رابرت تاکو در مقاله‌ای تحت عنوان «جنگ صلیبی آزادی»^(۳۹) به تضادهای آشکار میان شعار و عمل در حوزه‌ی سیاست خارجی دولت نومحافظه‌کاران در اشاعه‌ی دموکراسی و آزادی در خاورمیانه و جهان اسلام اشاره می نمایند. آنها تأکید

می‌نمایند که طرح راهبرد کلان بسط آزادی و دموکراسی در تمامی جهان برای محو ظلم و استبداد به عنوان آرمان و منافع ایالات متحده آمریکا به طور توأمان در قرن ۲۱ دارای چالشهای عینی-عملی و نظری فراوان است که لازم است بدان توجه نمود. اگرچه قرار بود این جهاد برای آزادی به نوبه‌ی خود آزادی جهاد و مبارزه را از گروههای معارض و چالشگر سلب نماید، اما رفتار نیروهای مسلح آمریکا در عراق تعارض جدی میان گفتار و کردار را به نمایش گذاشته است. در شماره‌ی زمستان همین فصلنامه، دیمتری سیمز، در مقاله‌ای تحت عنوان «جهاد ناخواسته» تبعات و آثار این جنگ و جهاد تعمدی را برای نشر و بسط دموکراسی و آزادی در جهان که اینک به طور ناخواسته عراق، خاورمیانه و جهان را در بطن بحران و بی‌ثباتی فرو برده است بررسی می‌نماید. سیمز تأکید می‌نماید ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها قدرت برتر جهان آثار و نتایج گفتار و کردارش ساختار نظام بین‌الملل را خواسته یا ناخواسته به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.^(۲۰) بر همین اساس، یعنی تأکید بر استبداد لیبرالیستی برای ممانعت از استقرار و استمرار دموکراسیهای غیرلیبرال-دینی است که دیوید ادسنیک و مایکل مک‌فول در شماره‌ی بهاری فصلنامه «واشنگتن کوارترلی»، ارگان مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌الملل تأکید می‌نمایند که سه روش در اشاعه دموکراسی متصور است:

- ۱- کمک به نهادهای مدنی برای استقرار دموکراسی؛
- ۲- حمله‌ی نظامی برای استقرار دموکراسی مانند الگوی جمهوری دومینیکن و ویتنام جنوبی در دهه‌ی ۶۰ میلادی، آلمان و ژاپن در دهه‌ی ۴۰ میلادی و عراق و افغانستان در اوایل قرن ۲۱ و
- ۳- دیپلماسی و تعامل با دولتهای مستبد و خودکامه متحد آمریکا برای نهادینه نمودن دموکراسی هدایت

←

نظام دموکراتیک است. در واقع، برخی استدلال کرده‌اند که جامعه مدنی سرزنده احتمالاً برای تحکیم و حفظ دموکراسی نسبت به آغاز آن ضروری تر است. هر چند بسیاری از گذارهای دموکراتیک در نتیجه‌ی فرآیند اصلاح یا مذاکره تحت کنترل از بالا صورت گرفته‌اند، «حتی در این گذارهای مذاکره و کنترل شده، انگیزه‌ی دموکراتیزاسیون، و به ویژه فشار برای تکمیل این فرآیند مشخصاً از رستاخیز جامعه‌ی مدنی ناشی شده‌اند.»^(۲۳)

شاید برخی فکر می‌کنند هنگامی دموکراتیک شدن روی می‌دهد، این کار صورت می‌گیرد بدون اینکه نیروهایی به راستی آن را به برنامه‌های در خود و برای خود تبدیل کنند. دموکراسی به سبک غربی محصول پایانی پدیده‌های پیچیده اجتماعی است نه کشمکش برای دموکراتیک کردن که توسط گروههای سازمان یافته انجام می‌شود. می‌توان گفت که این یافته‌ها تازه نیست که دموکراسی در اروپا از لحاظ تاریخی فرزند بحرانها در رژیمهایی اقتدارگرا بوده است که قادر به حفظ خود نیستند.^(۲۴) اما همان طور که بحثها و تحلیلهای صورت گرفته نشان داده است وضعیت در خاورمیانه کاملاً متفاوت است. در اینجا صرف بحران در رژیمهای اقتدارگرا رسیدن به دموکراسی را تضمین نمی‌کند و نیاز است که نخبگانی دموکرات دموکراتیزاسیون را به همراه آزادسازی اقتصادی به برنامه‌ی اصلی حکومت

خود تبدیل کنند.

این در حالی است که برای نمونه در مصر، جاذبه‌ی دموکراسی (هرچند در عمل به صورت محدود) مشروعیت بین‌المللی و داخلی رژیم مبارک را تقویت می‌کند. تا آنجا که به مشروعیت بین‌المللی مربوط می‌شود، رئیس‌جمهور و کنگره آمریکا آسان‌تر می‌توانند کمک‌های خود را ارائه کنند.^(۲۵) این در حالی است که از دموکراتیزاسیون راستین چندان نشانی نمی‌توان یافت. به همین دلیل، راجر اون از نوسازی اقتدارگرایی در مصر سخن می‌گوید. از نظر وی، به طرز معقول می‌توان فرض کرد که آینده‌ی دموکراسی مصر بسیار به نظام مدیریت اقتصادی بستگی دارد و اینکه آیا به توسعه یک اقتصاد سرمایه‌دارانه‌تر منجر می‌شود که با قواعد و چارچوب قانونی برای دفاع از فعالیت خصوصی و شرکتی تکمیل شود. زیرا تاریخ نشان می‌دهد که این بهترین تشویق برای فعالیت سیاسی کثرت‌گراست. همچنین باید تأکید از جایگزینی واردات به ارتقا صادرات تغییر بیابد. این همان نمونه‌ی ترکیه است که همچنین حاکی از آن است که شکل مشابهی از پیوند با اتحادیه‌ی اروپا انرژی شگرفی در همان جهت به مصر می‌بخشد.^(۲۶)

راجر اون بر این باور است که بیشتر مسئولیت سابقه‌ی ناهمگون دموکراسی باید بر عهده‌ی آنانی قرار گیرد که هنگام استقلال بر سر قدرت بودند یا اندکی پس از آن قدرت را به

شده در این جوامع به صورت تدریجی و تکاملی (استبداد لیبرالیستی).^(۲۱)

آنها بر این امر تأکید می‌ورزند که در شرایط فعلی الگوی سوم همکاری با متحدین مستبد از طریق لیبرالیزه کردن ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در کوتاه مدت و مآلاً در میان بلندمدت به استقرار دموکراسی در جوامع هدف منتهی خواهد شد. ویلیام آنتونی هی نیز در شماره‌ی زمستان سال ۲۰۰۵ فصلنامه‌ی اورپیس، ارگان انستیتو تحقیقات سیاست خارجی در مقاله‌ای تحت عنوان: «دموکراسی چیست: نهادهای لیبرال و ثبات در جوامع در حال تغییر» می‌نویسد: استقرار و استمرار دموکراسی در جوامعی که در دوران گذار به سر می‌برند لاجرم باید از تغییر در «فرهنگ سیاسی»^{۱۵} و لیبرالیزه کردن نهادها و ساختارهای اجتماعی و سیاسی آغاز نماید. وی دو مدل پارلمانیستی لیبرالی فرانسه و انگلیس را در این رهگذر مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهد. وی می‌نویسد در آمریکا دو دیدگاه در خصوص دموکراسی وجود دارد:

۱- دموکراسی به شرط همگرایی با منافع آمریکا مطلوب است و لذا آرمان‌گرایی باید بر واقع‌گرایی منطبق گردد.

۲- دموکراسی‌سازی و آرمان‌گرایی لیبرالیستی عین واقع‌گرایی و منطبق با منافع ملی ایالات متحده آمریکا می‌باشد چرا که با تغییر محیط امنیتی بدون استقرار دموکراسی و آزادی، امنیت و ثبات هرگز استقرار نخواهد یافت.^(۲۲)

فرجام

در روز ۱۶ مارس سال ۲۰۰۶ کاخ سفید استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا (۲۰۰۶) را به عنوان سند بازبینی و نوسازی شده‌ی راهبرد امنیت ملی آمریکا

(۲۰۰۲) منتشر ساخت. (۳۳) در این سند ۹ هدف برای راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در دوره ریاست جمهوری بوش ترسیم شده که نخستین آنها «تبلیغ و ترویج برای شرافت انسانی»^{۱۶} است. در این بند هدف آرمانی و منافع ملی آمریکا به طور توأمان پایان استبداد در عرصه جهانی از طریق ترویج و بسط «دموکراسی مؤثر»^{۱۷} ذکر شده است. استبداد در این رهگذر بی‌رحمی، فقر، بی‌عدالتی، فساد و حرمان و رنج تحت سیطره حاکمیت مستبدین و سیستمهای استبدادی و خودکامه معرفی شده و کره شمالی، ایران، سوریه، کوبا، روسیه سفید، برمه و زیمبابوه نمونه‌های بارز آن به شمار آمده‌اند.

ایالات متحده آمریکا در امر بسط آزادی انسانی دارای مسئولیت معرفی شده و تأکید به عمل آمده که آزادی قابل تحمیل نیست و مدل آزادی و دموکراسی در سرزمینهای مختلف باید تاریخ، فرهنگ و عادات خاص مردم بومی را متجلی نماید. به منظور ریشه‌کنی استبداد و بسط دموکراسی مؤثر ۱۳ روش در این سند ذکر شده که از تبلیغ و ترویج گرفته تا حمایت مالی و امکانات، آموزش نیروهای مسلح کشورهای هم‌پیمان، سرمایه‌گذاری مستقیم، تخطئه و تقبیح در مجامع و سازمانهای بین‌المللی می‌تواند ظاهر گردد (صفحات ۶-۷) لذا برخلاف سند راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۰۲ که در آن اشاعه‌ی دموکراسی یکی از اهداف راهبردی آمریکا تلقی شده بود، در سند سال ۲۰۰۶ این امر به عنوان مهم‌ترین شاخص مورد تأکید قرار گرفته است. امنیت و تضمین ثبات از طریق بسط دموکراسی و آزادی در تمامی جهان بالحاظ نمودن ویژگیهای بومی در شرایط زمانی و مکانی و جایگاه رژیم هدف در مسیر حرکت به سوی دموکراسی مؤثر در این سند مبنا

16. Champion Aspirations for Human Dignity

17. Promoting Effective Democracies



دست گرفتند. اما بخشی از مسئولیت نیز متوجه‌ی آن اعضای نخبگان سیاسی هر کشور است که نخست به از دست دادن آزادی در ازای آنچه که طبق گمان هدف مهم‌تر توسعه ملی بود رضایت دادند و سپس، همین که فرصت تشکیل احزاب سیاسی جدید فراهم شد، به سازمان‌دهی آنها به شیوه‌ی بالا به پایین اقدام کردند که کم و بیش از اقتدارگرایی خود رژیم تقلید می‌کردند. در ضمن، دهه‌ها مدیریت اقتصادی دولت‌گرایانه مجموعه‌ای از منافع استوار ایجاد کرده است که تمایل آنها برای حفاظت از سودهایشان آنان را به طور خودکار نسبت به حکومت مردمی و فشارهای همراه آن برای پاسخگویی و پایان بخشیدن به مناسبات فاسد میان بوروکراتها و بازرگانان بدگمان می‌سازد. (۲۷)

۳- آزادسازی یا دموکراتیک‌سازی

بررسی دقیق تحولات سیاسی خاورمیانه در طی دهه‌ی ۱۹۹۰ تصویری دوگانه را نشان می‌دهد. از یکسو، گرایشهایی در جهت ابراز یک جنبش روشن در راستای پلورالیسم، مطبوعات آزادتر و بحث آزادانه‌تر در بسیاری از کشورهای عربی وجود داشت. از سوی دیگر، این واقعیت مسلم به چشم می‌خورد که پیشرفت در راستای مجال بخشیدن به مخالفت پارلمانی واقعی که در دولتهای پیش‌تر تک حزبی در حال گسترش بود، در بهترین حالت اندک، و در بدترین حالت

همانند مصر غیر موجود بود.

اگر تجربه‌ی اروپا چیزی باشد که می‌تواند برای روشن ساختن راه پیش‌رو مورد استفاده قرار گیرد، برقراری حتی یک دموکراسی ناقص احتمالاً بیش از ده سال طول می‌کشد. در واقع، معمولاً قضیه به این صورت بوده است که پیشرفت به صورت تدریجی صورت می‌گیرد و در طی چندین دهه آغاز می‌شود. دلایل این امر نیز مهم هستند. سیاست اساساً فرآیند بحث و کشمکش میان انواع گسترده‌ای از منافع و گروه‌هاست که هر یک دستور کارهای خاص خود را دارد. از این رو، در کشورهای عربی، ناگزیر نیروهای قدرتمندی بودند که انحصار را بر رقابت آشکار، و کنترل را بر انتقاد و مباحثه‌ی عمومی ترجیح می‌دادند، و نتایج به شدت وابسته به موازنه‌ی میان آنها در زمانی خاص بود.

در هر حال، دموکراتیزاسیون، آزادسازی سیاسی و پیشبرد دموکراسی لیبرال در خاورمیانه به عبارتهای متداول دهه‌ی ۱۹۹۰ تبدیل شدند که بحران تازه مشروعیت را برای بسیاری از رژیم‌ها و فشار از سوی توده‌ها را برای دگرگونی و پیشرفت بازتاب می‌دهد. حرکت به سوی دموکراتیزاسیون، نبود روندهای دموکراتیک را در منطقه و ناسازگاری ایدئولوژیهای اعراب و مسلمانان را با انگاره‌های هم‌زمان آزادی، پلورالیسم، مشارکت، برابری فرصتها و عدالت مفروض گرفته است. همان طور که بروملی

و اصل تلقی شده است. در ضمن تأکید به عمل آمده که این امر در چارچوب تأمین منافع ملی جامع آمریکا لحاظ گردیده و حسب شرایط می‌تواند تحت الشعاع ملاحظات خاص قرار گیرد. (صفحه ۶)
جان لاگلدن در شماره ۲۷ فوریه سال ۲۰۰۶ دو هفته نامه «محافظه‌کار آمریکایی» در مقاله‌ای تحت عنوان «دموکراتیزه نکن» نوشت:

جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با متحدین آمریکا در خاورمیانه یعنی مصر و عربستان که وزیر امور خارجه آمریکا به تازگی از آنها دیدار نمود به مراتب کشوری آزادتر و دموکراتیک‌تر می‌باشد و اگر کسی درخصوص افراد غیرمنتخب در نهادهای سیاسی جوامع مطالعه می‌نماید خوب است به ۹ قاضی دیوان عالی کشور آمریکا که «مادام‌العمر» به این سمت برگزیده می‌شوند، توجه نماید. از این رو، به جای تأکید بر تغییر رژیم و دموکراسی‌سازی بهتر است دولت نومحافظه‌کاران مانند دوران جنگ سرد از الگوی بازدارندگی علیه جمهوری اسلامی ایران بهره‌برداری به عمل آورد.

پانوشتها

1. Touraj Atabaki and Erik J. Zurcher, **Men of order: Authoritarian Modernization under Ataturk and Reza shah**. I.B.Touris, 2003P.
2. "A Frustrating Task, Noam Chomsky debates Samuel Huntington" **The New York Review of Books**. Feb 26, 1970.
3. Nilufer Gole, **The Freedom of Seduction**, NPQ, Winter 2002.
4. CSIS Europe Program: Transatlantic Marshall Dialogue, Feb 22, 2006. www.CSIS.Org.
5. Broader Middle East and North Africa Initiative - Sea Island, Georgia 2004.

ع حسن حسینی، طرح خاورمیانه بزرگ‌تر: القاعده و قاعده در راهبرد امنیت



ملی آمریکا، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.

7. Ehud Barak, Mark Leonard, **Re-Ordering the World: The Long Term Implications of September 11**, London, UK, Foreign Policy Center, 2002.
8. Robert Cooper, "The New Liberal Imperialism" **The Observer**, April 9, 2002.
9. Nial Ferguson, "**Empire: The Rise and Demise of the British World Order and the Lessons for Global Power** (N.Y., N.Y., Basic Books, 2002)".
10. Max Boot, **The savage wars of peace: small wars and the Rise of American Power**, N.Y., N.Y., Basic Books, 2002.
11. William Easterly, **The White Man's Burden: Why the West's Efforts to Aid the Rest Have Done So Much Ill and So Little Good** (2006).
12. Amartya Sen, "The Man Without a Plan" **Foreign Affairs**, March/April 2006.
13. Peter Waldmam, "A Historian's Take on Islam Steers U.S in Terrorism Fight", **Wall Street Journal**, Feb 3, 2004 P.I..
14. Natan Sharanski, "**The Case For Democracy: The Power of Freedom to Overcome Tyranny and Terror**".
15. www.CNN.Com/2005/Allpolitics/ol/bush.Reading.list.fm.
16. Natan Sharanski, "Does Democracy End Tyranny?" **Los Angeles Times**, March 5, 2006.
17. Stanley Kurtz, "Democratic Imperialism: A blueprint" **Policy Review** April-May 2003.
18. Farid Zakaria, **The Future of Freedom Liberal Dmocracy at Home and Abroad** (2003).
19. David C. Hendrickson and Robert C. Tucker "The Freedom Crusade", **The National Interet**, Fall 2005.
20. Dimitri Simes, "Jihad Unintended" **The National Interest**, Winter 2005.
21. David Adesnik and Michael Mcfaul, "Engaging Autocratic Allies to Promote Democracy", **Washington Quarterly**, Spring 2006 pp. 7. 26.
22. William Anthony Hay, "What is Democracy? Liberal Instiutions and Stability in Changing Societies", **Orbis**, Winter 2005.
23. The National Security Strategy of the United States of America (2006) www.Whitehouse.gov.



یادآور می‌شود، دیدگاه بحث برانگیز این است که «دموکراسیها نسبت به این منطقه بیگانه هستند.... تجربیات محدود پس از استقلال درخصوص سیاست دموکراتیک پس از رشد نیروهای ناسیونالیست که درصدد نوسازی و استقلال بودند، از میان رفتند، یا به خاطر حکومت سلطنتی و ثروت نفتی خنثی شدند.» (۲۸)

به موازاتی که دموکراتیک شدن در بیشتر جهان ریشه می‌گیرد، حکومت‌های خاورمیانه همچنان در برابر تغییر شکل نظام‌های سیاسی خود مقاومت می‌کنند و از راه سیاست‌های جایگزین تحمیل و به همکاری خواندن، سرکوب و اصلاحات به قدرت می‌چسبند. در این معادله‌ی ظریف، استراتژی‌های سیاسی در راستای کنترل تحمیل‌گرایانه قرار دارد، در حالی که تنش‌های زیر منطقه‌ای در خلیج فارس و شرق مدیترانه افزایش می‌یابد. توسعه‌ی سیاسی راستین که بر حسب مشارکت نهادینه تعریف می‌شود، هنوز در خاورمیانه هدفی دور و دراز به شمار می‌رود. از آنجا که بادهای دموکراتیک شدن در سراسر جهان در حال وزیدن بوده است و چون تنها بر قدرت موجود با این بادهای در پیوند است، نخبگان سیاسی گوناگون خاورمیانه به صلاح خویش دیده‌اند که سیاست‌هایی را در همسویی بیشتر با این دوران برگزینند. از این رو، موجی از فعالیت‌ها صورت گرفته است که به وسیله‌ی آنها رهبران

حکومتها واژه‌هایی همچون «جامعه‌ی مدنی» را وارد واژگان خویش می‌سازند و با احتیاط اصلاح در قانون اساسی، برنامه‌های انتخاباتی و تأسیس انواع نهادهای مشورتی و قانون‌گذاری را اعلام می‌دارند. این سیاستهای دفاع از خویشتن در حالی ظاهر شده‌اند که نیروی رو به افزایش اسلام توده پسند در حال ظهور، وضع موجود کنونی را در سراسر منطقه به چالش فرامی‌خواند.^(۲۹)

در دهه‌های پس از فروپاشی طرحهای اولیه دموکراتیک در منطقه، و دوره‌ی اقتدارگرایی و دیکتاتوری، صاحب‌نظران شرق‌شناس همه‌ی ادله لازم را برای تردید درباره‌ی بختهای دموکراسی در منطقه پیدا کردند. حتی فرآیند

آزادسازی اقتصادی از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد در پیشبرد تحول سیاسی و دموکراسی به گونه‌ای که در دیگر بخشهای جهان در حال توسعه و به ویژه آمریکای لاتین مهم بوده، چندان نقشی نداشته است. با این حال، بروملی این دیدگاه را به نقد می‌کشد و اعلام می‌دارد که «از چشم‌انداز مقایسه‌ای، خاورمیانه تنهایی تواند در زمان بندی و شکنندگی دموکراتیزاسیون آن استثنایی باشد نه اینکه در حکم خروجی تمام عیار از الگوهای موجود در دیگر نقاط جهان باشد.»^(۳۰) از دهه‌ی ۱۹۹۰ این دیدگاه چه در داخل و چه در بیرون از منطقه تغییر یافته است. بسیاری از دولت‌ها به شکلی از فرآیند آزادسازی سیاسی دست زده‌اند همانند انتخابات آزادتر در اردن، یمن، مصر،

الجزایر، اسرائیل و ایران. با این حال، شتاب اولیه برای اعلام فرآیند دموکراتیزاسیون در خاورمیانه باید با تمایز مهم میان آزادسازی و دموکراتیزاسیون تعدیل شود. همان طور که براین یادآور می‌شود، آزادسازی «متضمن گسترش فضای عمومی از راه شناسایی و حفاظت از آزادیهای مدنی و سیاسی است»، در حالی که دموکراتیزاسیون «دربرگیرنده گسترش مشارکت سیاسی است... تا به شهروندان میزانی از کنترل واقعی و معنی‌دار را بر خط مشی عمومی ببخشد.» با این حال، این دو واژه یکی و همسان نیستند، و نیز بازتاب تحولات ساختاری یکسان در حکومت، سیاست، اقتصاد یا جامعه نمی‌باشند.^(۳۱)

در حالی که درست است که دموکراتیزاسیون به راستی نمی‌تواند بدون آزادسازی نظامهای سیاسی، حکومت و نهادها صورت پذیرد، همین امر در مورد آزادسازی درست نیست. در واقع، در خاورمیانه فرآیندهای اصلاح که در کشورهای گوناگون از لحاظ سیاسی صورت گرفت، بیشتر روندی در راستای آزادسازی بود تا دموکراتیزاسیون. در حالی که رهبران جهان عرب امیدوار بودند که سیاستهای آزادسازی اقتصادی نقش بازار و سرمایه را در اقتصاد تقویت خواهد کرد، ابعاد اقتصادی این تحولات نمی‌توانست در انزوا صورت پذیرد. دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی هم‌زمان روی داد، و بر تجربیات کلی اقتصادی که در جریان

بود، آثار مهمی داشت. در جهان عرب بیشتر دگرگونی سیاسی و اقتصادی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در کشورهایی همچون مصر، تونس و سوریه آزادی، لیبرالیسم یا دموکراسی را ارتقا بخشیدند. می‌توان افزود که آزادسازی اقتصادی محدود تنها نابرابریهای درون جامعه را گسترش می‌بخشد، و طبقه‌ی پایین را همچنان پایین نگه می‌دارد و آن را حتی از هر گونه کمک موجود دولتی بیشتر دور می‌سازد. این امر در مصر که در آنجا آزادسازی اقتصاد از دهه‌ی ۱۹۷۰ از جمله به بوروکراسی عظیم و نیز کاهش کمک دولت از نظر کمکهای رفاهی و بهداشتی منجر شده مشهود بوده است. فقر خزننده و نابرابریهای جدید اجتماعی و اقتصادی که در نتیجه‌ی آزادسازی جزئی اقتصاد از راه افتتاح ایجاد شده است از راه فرآیند محدود مماشات (دل‌جویی) سیاسی حل نشده‌اند. برای نمونه، پیدایش نظام چند حزبی در مصر تأثیر اندکی بر تداوم ماهیت اقتدارگرایانه‌ی دولت داشته و به هیچ وجه آن را نسبت به شهروندان پاسخگوتر نساخته است. به جای آن، حس سرخوردگی افزایش می‌یابد و گرایش به حکومت اقتدارگرا به جای دموکراتیک تقویت می‌شود. استدلال او این است که احیای سیاست چند حزبی تا حد زیادی از بالا پدیدار شد، هر چند بخشی از سیاست، یافتن شریکانی برای رژیم در طرحی لیبرال بود که در آن افراد و گروههایی که فرض می‌شد از سیاست جدید

اقتصادی انفتاح سود می‌بردند، گرد هم می‌آمدند. (۳۳)

گذشته از همه چیز، فرآیند آزادسازی اقتصادی شمشیری دوله است که هم می‌تواند به تضعیف و یا تقویت دولت منجر شود. همان طور که ریچاردز و واتربوری اظهار می‌دارند: «پس به صورتی متناقض نما، می‌توان آزادسازی را تنها وسیله‌ای تلقی کرد که به کمک آن دولت می‌تواند بار دیگر کنترل بر اداره‌ی اقتصاد را به دست بگیرد. اما نامحتمل است که دولت در بیشتر جوامع خاورمیانه‌ای هیچ گاه بار دیگر از همان میزان خودمختاری برخوردار شود که در گذشته نسبت به منافع و طبقات اصلی تشکیل دهنده‌ی جامعه مدنی برخوردار بود.» (۳۳)

نویسندگان بسیاری هستند که باور دارند که شواهد تجربی برای نمونه در مورد مصر وجود دارد که این استدلال را تأیید می‌کند و پیوند مهمی میان زایش جامعه مدنی و پیشبرد دموکراتیزاسیون وجود دارد. برای نمونه، در مصر از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، آزادسازی اقتصادی توسط دولت از راه فرآیند انفتاح به محصول فرعی ناخواسته‌ی رشد جامعه مدنی منجر شده است که به نوبه‌ی خود مقاومت در برابر امتیازات حکومت به برخی اشکال دموکراتیزاسیون را ناممکن ساخته است. از آن زمان، دولت مصر ترتیبی نداده است که کنترل خودش بر اقتصاد را رها سازد، با این حال تأثیر محدود آزادسازی

عمومی تری که برای بیشتر دموکراسیهای جهان حالت متداول دارد. مشکلاتی خواهد بود که برخی از دولتهای بازتر عربی ناگزیر در نخستین دهه های سده ی بیست و یکم خود را با آن روبه رو خواهند دید.

۴- دشواریهای دموکراتیک سازی در خاورمیانه

برخلاف بسیاری از مناطق جهان که با موفقیت ساختارها و هنجارهای لیبرال دموکراسی غرب را با شرایط محلی وفق داده اند (برای نمونه، ژاپن، هند و آمریکای لاتین)، دموکراتیزاسیون مشکلات بسیاری را در خاورمیانه پدیدار می سازد. شاید مهم ترین چالش در وجود پیشینی بسیار از نهادهای دموکراتیک. ولی نه لیبرال دموکراتیک. در منطقه قرار دارد. در نتیجه، خاورمیانه، هر چند لیبرال دموکراتیک نیست، به طور کامل از ساختارهای مشارکت سیاسی عاری نیست (برخلاف رژیمهای نظامی آمریکای لاتین در دهه ی ۱۹۷۰). دوم الگوهای خاورمیانه ای برای لیبرال دموکراسی همگی نقیصی دارند. سرانجام، قدرتهای لیبرال دموکراتیک بزرگ کار چندانی برای تشویق دموکراسی در منطقه انجام نداده اند. بریتانیا هنگام عقب نشینی پادشاهیهای مطلقه را به حال خود رها ساخت. ایالات متحده همواره سیاستهای غیردموکراتیک متحدانش شامل پادشاهی عربستان سعودی، دولت پلیسی

آثار ژرفی بر صحنه ی سیاسی داشته است. در زمان رئیس جمهور مبارک، رژیم در جستجوی یک عمل موازنه گر میان فشار برای اصلاح نظام سیاسی، ایجاد کثرت گرایی و فضایی میان دولت و فرد برای شکوفایی جامعه مدنی و ترس ژرف در درون رژیم نسبت به واگذاری قدرت سیاسی به مردم یا انجمنهای منتخب آنها برآمده است. آنچه که آنان نمی بینند بی میلی مردم برای شناسایی مشروعیت قدرت دولتی است که هم اکنون موجود است؛ حتی آنان مشروعیت کار انجمنهای حرفه ای، صنفها، اتاقهای بازرگانی و انجمنهای داوطلبانه را می پذیرند. (۳۴)

بیشتر روندهای صورت گرفته در دولتهای خاورمیانه در طی دهه ی ۱۹۹۰ برگشت ناپذیر بودند. از این رو، در حالی که محتمل به نظر می رسد که در اینجا یا آنجا حاکمی یا رژیمی ممکن است بکوشد تا امتیازات پیش تر داده شده را پس بگیرد، یا این یا آن نهاد انتخابی را تعطیل کند، روند عمومی به سوی حکومتهای بازتر که با جوامع بازتر تعامل دارند، مطمئناً ادامه خواهد یافت. همین نتیجه گیری در مورد اسرائیل و ترکیه نیز اعمال می شود. هر چند با این قید که میزان باز بودن اولیه ی آنها عموماً بیشتر از همسایگان عربشان می باشد. نکته ی دیگر این است که مشکلاتی که ترکیه و اسرائیل هم اکنون با آن روبه رو هستند. مشکلاتی که ویژگیهای خاص محلی را با ویژگیهای

محمدرضا پهلوی در ایران، و حکومت تک حزبی مصر را تحمل کرده است. با توجه به این مجموعه شرایط، چرا باید انتظار داشت که دموکراتیزاسیون حتی به عنوان یک مسئله در خاورمیانه مطرح خواهد شد؟ دست کم سه عامل بر تحقق چنین امری دلالت می‌کنند. نخست، ایجاد یک طبقه‌ی متوسط باسواد و شهرنشین به طور یکنواخت در انواع فرهنگها به جنبشهای سیاسی طرفدار دموکراسی منجر شده است. دوم، پویاترین اقتصادهای منطقه شامل ترکیه، اسرائیل و لبنان پیش از جنگ، دموکراتیک بوده‌اند؛ واقعیتی که تا حدی به آن توجه شده است. سوم، بسیاری از شرایطی که رژیمهای غیردموکراتیک را حمایت و مشروع می‌کرد، شامل سیاست پس از استعماری، رقابت جنگ سرد، و ثروت نفتی، اهمیت خود را دارند از دست می‌دهند.^(۳۵)

غیرمحمتمثل است که دموکراتیزاسیون، سیاست منطقه را در سده‌ی بیست و یکم دگرگون سازد. دولتهای اندکی در منطقه به تجربه‌ی دموکراتیزاسیون دست زده‌اند، و در آن کشورهایی که به این کار دست زده‌اند، مزایای اندکی از این تجربه برای شهروندان و یا حاکم به دست آمده است. مسئله پیوند دموکراتیزاسیون یا آزادسازی با برخی برنامه‌های اقتصادی به جای تسهیل، مانع از پیشرفت این نیروی سیاسی شده است. این پیوند از سوی غرب و سازمانهای بین‌المللی غربمدار همچون صندوق

بین‌المللی پول و بانک جهانی در ایجاد به اصطلاح طرحهای نجات برای رژیمهای دچار مشکل عربی بیش از اندازه مورد تأکید قرار گرفته است. بر طبق این الگو، فرآیند دموکراتیزاسیون فرآیندی بالا به پایین تصویر شده است که امتیازات محدود سیاسی توسط نخبگان را در پاسخ به دستورهای قدرتهای اعطاکننده‌ی بودجه، وام و کمک در برمی‌گیرد. درخواستهای واقعی برای افزایش دموکراسی، پلورالیسم، افزایش فرصتها برای مشارکت سیاسی و آزادیهای فردی بیشتر در جامعه که از سوی توده‌های ناراضی ابراز شده است، تا حد زیادی توسط حاکمان این رژیمها و اجتماع بین‌المللی نادیده گرفته شده است. صدای توده‌ها تنها هنگامی شنیده می‌شود که با دستور کار سیاسی و اقتصادی نخبگان و پشتیبانان آنها مصادف گردد. بدین ترتیب، مباحثه بر سر دموکراسی همچنان مناسب باقی می‌ماند و از حل شدن بسیار به دور است. مسائل ژرف‌تر همزیستی فرهنگی و مذهبی با این انگاره‌ی اساساً غربی از مطرح شدن کامل، فرمول‌بندی شدن و بحث شدن در اجتماعات سیاسی منطقه بسیار به دور می‌باشد. بیشتر این مباحثه از سوی رژیمهای حاکم این دولتها که دموکراسی را تهدیدی واقعی نسبت به ماندگاری شیوه‌ی حکومتی اقتدارگرایانه‌ی خود می‌بینند، خفه می‌شود. در حالی که بسیاری از مفسران در غرب پیش‌تر این مباحثه را آغاز نشده اعلام

کرده‌اند و به ناسازگاری ذاتی میان واژه‌هایی همچون اسلام و دموکراسی استناد کرده‌اند، در این منطقه شواهدی به ویژه در دولتهایی همچون مصر در زمینه‌ی مباحثه‌ای نوپا در میان مسلمانان عرب و روشنفکران لیبرال وجود دارد که عمقی بیشتر از آنچه در غرب وجود دارد به این مباحثه بخشیده است. پس فرآیند دموکراتیزاسیون در منطقه تا هنگامی که این مسائل فلسفی گسترده‌تر به طور کامل توسط همه‌ی بخشهای جامعه مورد مباحثه قرار نگرفته است، آغاز نشده، محدود و دارای

رشدی ناچیز باقی خواهد ماند. در حالی که مطبوعات، انتشارات، رسانه‌ها و کانالهای خبری حکومتی در ایران، عربستان سعودی، اردن، سوریه و عراق همچنان پارامترهای این مسئله خاص را تعیین می‌کنند، ماهیت به راستی دموکراتیک بحث درباره‌ی دموکراسی هیچ‌گاه در این منطقه جلوه‌ای نخواهد یافت. تکامل و تحول، کلید این مسئله‌ی خاص و توسعه‌ی آن در سیاست خاورمیانه باقی خواهد ماند.^(۳۶) در شماری از کشورهای خاورمیانه، گروههای نخبه‌ی خاندانی تلاشهایی را برای ایجاد تغییرات اجتماعی و اقتصادی از بالا انجام داده‌اند. اما از آنجا که خود به عنوان یک طبقه در حفظ وضع موجود جامعه منافی دارند، اقداماتشان شدیداً محدود است. آنان برای انجام موفقیت‌آمیز سیاستهای خود باید به پویایی اجتماعی میدان بیشتری بدهند و حتی

آن را تشویق نمایند، آموزش و پرورش را سریعاً گسترش بدهند و دسترسی به مواضع نخبه‌ی خاص خودشان را برای افراد و گروههای متعلق به اقشار پایین‌تر جامعه آسان سازند. اما تردید است که آنان بتوانند این کار را در چنان مقیاسی و با چنان سرعتی انجام دهند که برای ارضای تقاضاهای فوری در زمینه‌ی رشد اقتصادی و افزایش سطح زندگی، یا برای مقابله با نفوذ گروههای نخبه‌ی جدیدی که بر سر کسب حمایت توده‌ها با آنها رقابت می‌نمایند، لازم است.^(۳۷)

به رغم برتری نمایانی که گروههای نخبه و حتی رهبران منفرد در کشورهای توسعه نیافته به دست می‌آورند. و این امر تا حدودی به واسطه‌ی تقابلی است که با واپس‌گرایی کل مردم از خود نشان می‌دهند. در تحلیل نهایی، فعالیتهای این نخبگان و رهبران به تنهایی نمی‌تواند موفقیت روند توسعه‌ای را که خود آغازگرش بوده‌اند، تضمین نماید یا شکل آن را تعیین کند. البته نخبگان و رهبران باید قابل و کارآمد باشند؛ اما این کافی نیست. آنان باید همچنین آرمانهای طبقات عمده‌ی اجتماع را که برای رهایی از زندگی فقیرانه و پست خود مبارزه می‌کنند به نحو شایسته‌ای بیان نمایند و با ثبات قدم آنها را پی‌گیری کنند.^(۳۸)

وضعیت متفاوت کشورهای خاورمیانه با دیگر مناطق در حال توسعه جهان از نظر انتخابهایی که نخبگان صورت می‌دهند و نتایج

ناشی از آن انتخابها، در صورتی روشن تر می‌شود که برای نمونه به مقایسه‌ی میان خاورمیانه و خاور دور پردازیم. اگر بخواهیم از منظر تاریخی و محققانه علل رویکرد نخبگان جوامع خاور دور را به توسعه‌ی اقتصادی و قرارگرفتن در مدار سیاسی جهان برای بهره‌برداریهای اقتصادی مورد ارزیابی قرار دهیم، به این نتیجه خواهیم رسید که نخبگان کشورهایی مانند مالزی، سنگاپور، اندونزی، تایوان و کره جنوبی منافع خود را این‌گونه تعریف کردند که با اتکا به سرمایه‌داری دولت، هم به ثروت ملی می‌توانند برسند و هم موقعیت خود را تثبیت کنند. نخبگان ابزاری این جوامع، کلید کسب مشروعیت سیاسی خود را در افزایش ثروت ملی و بالا بردن سطح زندگی عمومی مردم تعریف کردند و به علت زمینه‌های مساعد اجتماعی، فرهنگی پس از سی سال کار و برنامه‌ریزی به اهداف خود رسیدند. اما نخبگان دنیای عرب منافع خود را در تحکیم پیوندهای بین‌المللی، خرید اسلحه، و همکاری سیاسی یافته‌اند و به این وسیله تلاش می‌کنند تا مشروعیت خود را در داخل تحکیم کنند و یادست کم بحران مشروعیت را به تأخیر اندازند. فقدان ساختار اجتماعی و عمرانی مناسب، علت دیگری می‌تواند باشد که نخبگان بیشتر کشورهای عربی را مجبور کرده است که با برقراری پیوندهای بین‌المللی، منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را تأمین نمایند.^(۳۹)

به طور کلی، درستیابی به توسعه‌ی سیاسی و دموکراسی، دو مانع بر سر راه کشورهای خاورمیانه وجود دارد: این منطقه دموکراتهای اندکی دارد، و آنانی که درباره‌ی دموکرات بودن لاف می‌زنند درک ناچیزی از آنچه که دموکراسی راستین می‌باشد، دارند. آنچه که خاورمیانه به آن نیاز دارد، «دموکراتها هستند، صدهایی نه چندان درباره‌ی وجدان بلکه درباره‌ی خرد، نه خیلی درباره‌ی احساس بلکه در مورد گفتگو و گفتمان کاملاً غیر احساسی. هر کشور خاورمیانه‌ای نسخه‌ی شکوه آمیز خود از نجیب محفوظ یا چه گوارا را داشته است؛ هر یک از آنها هم اکنون به واسطه‌ی هاول یا لخ والسای خود نیاز دارد.»^(۴۰)

فرهنگهای خاورمیانه باید جلوی بازیهای حاصل جمع جبری صفر را بگیرند. نخبگان دموکراتیک به‌طور خودجوش پدیدار نمی‌شوند، بلکه آنان چیزی هستند که خاورمیانه به آنها نیاز دارد؛ جامعه‌ی مدنی تنها تحت هر شرایطی تکامل نمی‌یابد، بلکه مراقبت، پرورش و بیش از هر چیز دیگری به تمایل به تحمل بحث و مناظره نیاز دارد. تمایل به دموکراتیک کردن که خاورمیانه کاملاً فاقد آن است، چیزی است که بیش از همه مورد نیاز می‌باشد.^(۴۱) بنابراین نخبگان هر کشوری در آغاز فرآیند دموکراتیک کردن بسیار مهم هستند، اما تداوم آن نیازمند یک جامعه‌ی مدنی نیرومند و تحکیم دموکراسی در افکار است. یک نتیجه‌گیری از کل این تحلیل

آشکار است: روابط جامعه - دولت مشابهی بازی با حاصل جمع جبری صفر نیست، هم دولت و هم جامعه می‌توانند با هم شکوفا شوند. در واقع، هر دو باید با هم شکوفا شوند. همراهی باطل کنونی خودکامگی سیاسی و رکود اقتصادی احتمالاً رفع نخواهد شد، مگر اینکه نخبگان سیاسی عرب این درس را

فراگیرند و هر چه زودتر بهتر است. (۴۲)

بیل و اسپرینگبرگ در نتیجه‌گیری خود از وضعیت کشورهای خاورمیانه در پایان دهه‌ی ۱۹۹۰، بیان می‌کنند که اگر دقت شود که امیدهای پدیدار شده توسط ناسیونالیسم و استقلال اغلب از میان رفتند، و آزادیهای وعده داده شده اغلب به دیکتاتوری، فقدان همه‌ی حقوق سیاسی، سانسور و کنترل پلیسی انجامیدند، آن‌گاه دلیل لحن کلی تلخی و نومیدی موجود در ادبیات عربی، ترکی، فارسی و عبری در سده‌ی بیستم آشکار می‌گردد. (۴۳)

درباره‌ی ترکیه، دیتریش یونگ و ولفانگو پیکولی مدعی هستند که ترکیه نمی‌تواند به طور مناسب با چالش‌هایش روبه‌رو شود تا هنگامی که نخبگان دولتی کمالیست آن پیوستگیها (تداوم‌های) برجسته‌ای را که مراحل عثمانی و کمالیستی شکل‌گیری دولت ترکیه را به هم متصل می‌سازند، انکار می‌کنند. نوسازی جامعه‌ی ترکیه به نقطه‌ای رسیده است که این کشور باید بر سر آثاری که میراث اقتدارگرایانه عادات و دولتمندی عثمانی بر جمهوری ترکیه

داشته است، به تأمل بپردازد. به ویژه این دو تلاش می‌کنند که نشان دهند که بسیاری از محدودیتهای ساختاری که مانع از دموکراتیک شدن واقعی جامعه ترکیه می‌شوند، با گذشته‌ی عثمانی و چارچوب تاریخی و اجتماعی‌ای ارتباط دارند که در آن جمهوری ترکیه تأسیس شد. (۴۴)

درباره‌ی مصر، بیل و اسپرینگبرگ بر این اعتقادند که هر چند حسنی مبارک بهبود پذیری سیاسی و طول عمر سیاسی شگفت‌انگیزی را نشان داده است، بازگشت او به پاتریمونالیسم سنتی با توجه به مشکلات رو به گسترش جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی مصر دلیلی برای خوش بینی ناچیز نسبت به آینده‌ی سیاسی مصر در آغاز سده‌ی بیست و یکم به دست می‌دهد. (۴۵) البته این در صورتی است که تحولی در ماهیت نخبگان سیاسی این کشور پدید نیاید و یا اینکه جانشینان مبارک نیز همچنان مایل به تداوم سبک حکومتی وی باشند.

بدیهی است توسعه یافتگی به مجری یا مجریان نیازمند است و تجربه نشان می‌دهد که تکلیف مجری یا مجریان توسعه پیشاپیش باید روشن باشد. (۴۶) محمود سریع‌القلم بر این باور است که با توجه به فقدان نظام رقابتی حزبی و در نتیجه جامعه ضعیف، دولت مسئولیت اصلی تحول را در ایران به عهده دارد. دولت نوساز و حاکمیت کارآمد که نسبت به آینده‌ی کشور احساس مسئولیت عمیق کند، کلید

توسعه یافتگی ایران است. (۴۷) همین منطق درخصوص دیگر کشورهای خاورمیانه نیز کاملاً کاربرد دارد.

۵- طرح خاورمیانه بزرگ

ماروین زونیس نیز در پیش‌بینی آینده‌ی منطقه‌ی خاورمیانه بیان می‌کند که برخلاف انحصارات که به وسیله‌ی دیوارهای تعرفه‌ای حکومت‌های بخشنده در حصار قرار دارند، نظام‌های سیاسی نمی‌توانند خود را در برابر رقابت از خارج مصون نگه دارند. فشار ارزشها و سبک‌های زندگی خارجی، ایدئولوژیهای بیگانه و هنجارهای متعارض را نمی‌توان از این منطقه برکنار داشت به همان صورت که کالاهای کارخانه‌های خارجی را نمی‌توان به کنار گذاشت. تا هنگامی که آن رقابتی که بازارش ذهنهاست به ایدئولوژیها، اسطوره‌ها و ارزشهای رژیم‌های کنونی خاورمیانه مربوط می‌شود، ثبات آنها شکننده، و قدرتشان مسئله‌دار باقی می‌ماند. (۴۸)

سعدالدین ابراهیم با بررسی تحولات چند سال اخیر همچون برکناری صدام از قدرت، انتخابات با حضور بیش از یک کاندیدا در مصر، خروج نیروهای نظامی سوریه از لبنان، و برخی پیشرفتهای در جهت دموکراتیک شدن در کشورهای خاورمیانه ابراز می‌دارد که آنچه امروز شاهد آن هستیم سرابی نیست که شکاکان مایلند نشان بدهند، و شاید هنوز شکوفایی کامل بهار نباشد. اما کاملاً مشخص است که زمستان سرد و طولانی در این بخش از جهان به پایان

رسیده است. (۴۹)

طرح خاورمیانه بزرگ که پس از برکناری صدام از قدرت به صورت پراکنده توسط واشنگتن مطرح شد ابعاد گوناگونی که شاید مهم‌ترین بخش آن تلاش برای دموکراتیک کردن منطقه‌ی خاورمیانه به ویژه جهان عرب می‌باشد. البته ایالات متحده به خوبی بر این نکته آگاهی دارد که الگوی دموکراسی لیبرال که در ایالات متحده و اروپای غربی وجود دارد، الزاماً نمی‌تواند برای منطقه‌ی خاورمیانه نیز کاربرد داشته باشد. حتی دموکراسیهای پدید آمده در آسیای جنوب شرقی و ژاپن نیز تنها در اصول همانند دموکراسیهای غربی است و در بسیاری از دیگر جلوه‌ها تحت تأثیر سنتهای انباشته شده‌ی فرهنگی و سیاسی خود آن کشورها می‌باشد. مطمئناً الگوی دموکراسی لیبرال تنها برای قشر اندکی از روشنفکران کشورهای خاورمیانه جذابیت دارد، در حالی که این الگو مورد پذیرش اسلام‌گرایان و نیز بیشتر مردم کشورهای منطقه نیست. بنابراین، تحمیل این الگو تنها به معنی کشمکش میان اسلام‌گرایان و لیبرالها خواهد بود. همچنین تحمیل این الگو، مردم مسلمان منطقه را با آمریکا در تعارض قرار خواهد داد. این در حالی است که ایالات متحده تلاش می‌کند بایی‌گیری روند دموکراتیک شدن در این منطقه خود را از

اتهام حمایت از رژیم‌های اقتدارگرا خلاص کند و بیزاری مسلمانان را که ناشی از همین سیاست حمایتی است، از میان ببرد. بنابراین، در این حالت تلاش برای تحمیل یک الگوی ناآشنا و بیگانه نسبت به مردم منطقه نتیجه‌ی مورد نظر آمریکا را به بار نخواهد آورد و بیزاری مسلمانان منطقه از آمریکا را نه تنها کاهش نخواهد داد، بلکه به خاطر احساس تعیین سرنوشت مردم منطقه از بیرون و توسط آمریکا، این احساسات را تشدید خواهد کرد.

بنابراین، آمریکا الگویی همانند حزب عدالت و توسعه در ترکیه را برای منطقه مناسب‌تر تشخیص می‌دهد. زیرا برای آمریکاییها آشکار است که دموکراسی در این منطقه الزاماً از مسیر دین عبور خواهد کرد. به همین خاطر، رشد نخبگان سیاسی و گروه‌هایی که تعهد واقعی به دموکراسی داشته باشند و هم‌زمان دین اسلام را نیز در دستور کار خود وارد ساخته باشند، همانند نخبگان حزب عدالت و توسعه در ترکیه الگوی موفقیت‌آمیزتری برای منطقه‌ی خاورمیانه تلقی می‌شوند. البته، حتی در این صورت نیز اجرای همه‌ی اصول مسلم دموکراسی مورد نظر خواهد بود و تنها در مسائل فرعی و ثانویه، امکان اینکه این دموکراسی از مسیر دین اسلام عبور کند، وجود خواهد داشت. بنابراین، پیدایش انواع حکومت‌های به ظاهر دموکراتیک دیگر برای آمریکا مطلوبیتی ندارد و به استراتژی کلی دموکراتیزاسیون در منطقه کمکی نخواهد کرد.

با توجه به اینکه جمهوری اسلامی ایران نیز تلاش کرده است تا به یک الگوی جدید از دموکراسی دست پیدا کند که همان مردم سالاری دینی است، الگوی مورد نظر اعراب برای اصلاحات نیز از شباهتهایی با تجربه‌ی جمهوری اسلامی ایران برخوردار خواهد بود. البته باید در نظر داشت که الگوی مردم سالاری دینی تنها از نوع میانه‌رو آن مورد پذیرش آمریکا خواهد بود که همانند مورد حزب عدالت و توسعه در ترکیه می‌باشد. در واقع، در اینجا پی‌گیری الگوهای گوناگون در سطح داخلی تا آنجا که در صحنه‌ی سیاست خارجی کشورها موجب جهت‌گیری ضد آمریکایی و یا به خطر انداختن نظم موجود منطقه‌ای نمی‌شود، مجاز خواهد بود. به همین خاطر، اگر الگوی مردم سالاری دینی با چرخش برجسته در سیاست خارجی در جهت مخالفت با آمریکا و یا تلاش برای بازنگری در نظم موجود منطقه‌ای همراه شود، تحمل نخواهد شد. چالش بزرگی که در خصوص الگوی ایرانی اصلاحات وجود دارد، به همین جا مربوط می‌شود و موجب این خواهد شد که آمریکا تلاش کند کشورهای عربی را از پی‌گیری این الگو باز دارد.

همین مسئله می‌تواند موجبات نزدیکی ایران و دیگر کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه را فراهم بیاورد. جمهوری اسلامی ایران نباید به صرف اینکه ایالات متحده هم اکنون خواهان

دموکراتیک کردن منطقه است، با آن مخالفت ورزد و بدین وسیله خود را از ابتکارات منطقه‌ای برای پیشبرد دموکراسی برکنار بدارد؛ زیرا در این صورت، ایران به صورت کشوری مجزا و منزوی در خواهد آمد. تشویق کشورهای عربی به پی‌گیری پروژه‌ی دموکراتیزاسیون به صورت مستقل و بدون توجه به الگوهای تحمیلی و فشارهای خارجی موجب می‌شود که فرآیند دموکراتیزاسیون که هم اکنون به صورت ضرورتی ناگزیر برای کشورهای منطقه در آمده است، به صورت فرآیندی درون‌گرا صورت گیرد. هم‌زمان باید در نظر داشت که این گونه الهام‌بخشی از سوی جمهوری اسلامی به کشورهای عربی خاورمیانه تا زمانی اعتبار خواهد داشت که جمهوری اسلامی خود توانسته باشد در صحنه‌ی داخلی به موفقیت قابل قبولی از نظر دستیابی به معیارهای جهانشمول دموکراسی دست بیابد. بنابراین، بخشی از این تشویق کشورهای عربی به پی‌گیری سیاست دموکراتیک‌سازی به موفقیت ایران در تحقق این هدف در داخل کشور بستگی دارد.

فرجام

در نتیجه‌گیری از مباحث صورت گرفته در این بحث می‌توان ابراز داشت که براساس نظریه‌های گذار به دموکراسی و توسعه‌ی سیاسی هم اکنون در منطقه خاورمیانه شرایط اجتماعی و اقتصادی دستیابی به دموکراسی و

توسعه سیاسی تا حدی فراهم می‌باشد و از این نظر مشکل چندانی پیش روی این کشورها وجود ندارد. آنچه مانع اصلی در برابر این روند گذار می‌باشد، مقاومت سفت و سخت رهبران سیاسی این کشورها در برابر هر گونه تحول راستین در جهت توسعه‌ی سیاسی است. البته در ترکیه از آغاز دهه‌ی ۱۹۸۰ این مقاومت اندک اندک کاهش یافت تا جایی که حتی آن گروه‌هایی که بیشترین مانع را در برابر تحکیم دموکراسی در ترکیه ایجاد می‌کردند، یعنی نظامیان این کشور، از مقاومت خویش دست کشیده‌اند، و صرفاً نظارتی کلی را اعمال می‌کنند تا ویژگی سکولار این دولت مورد خدشه قرار نگیرد. این امر از دهه‌ی ۱۹۸۰ و به طور مشخص از زمانی که حزب عدالت و توسعه در این کشور به قدرت رسید، قابل مشاهده است که نخبگان سیاسی قدیمی این کشور به ویژه نظامیان از مقاومت خویش دست کشیدند و بسیاری از مناصب سیاسی به ویژه اقتدار اصلی در شورای امنیت ملی را به غیرنظامیان واگذار کردند. این امر به خوبی نشان می‌دهد که اگر نخبگان سیاسی یک کشور این اراده را داشته باشند و در مقابل این فرآیند مقاومت نکنند، خاورمیانه شرایط پیوستن به فرآیند دموکراتیک شدن را داراست.

در صورت به اجرا درآمدن طرح خاورمیانه بزرگ، تحولاتی در محیط پیرامونی ایران روی خواهد داد. ایجاد نظام‌های دموکراتیک در



منطقه موجب می‌شود که زمینه‌های اصلی بنیادگرایی اسلامی از میان برود و بدین ترتیب، تهدیدات امنیتی مربوط به آن برای ایران کاهش یابد. همچنین تحکیم حکومت‌های دموکراتیک در منطقه موجب برقراری ثبات در این کشورها خواهد شد، زیرا موجب کاهش تنش‌های سیاسی و نیز قاعده‌مند شدن رقابت‌های سیاسی درون این کشورها می‌گردد. وجود ثبات داخلی در این کشورها به همراه این واقعیت که دموکراسیها با یکدیگر به جنگ نمی‌پردازند موجب چشم‌انداز مثبت‌تر ثبات در سطح منطقه خواهد گردید.

بی‌تردید، دموکراتیزاسیون تهدیدی بزرگ برای نظام‌های سیاسی موجود کشورهای خاورمیانه به‌شمار می‌رود. زیرا اکثریت نظام‌های سیاسی موجود به هیچ وجه ظرفیت این را ندارند که بتوانند روند دموکراتیزاسیون را به گونه‌ای مدیریت کنند که در نهایت کلیت نظام به صورت اصلاح شده بقا داشته باشند. همچنین به خاطر آنکه اکثریت نخبگان سیاسی کشورهای منطقه محصول شرایط اقتدارگرایی و خودکامگی هستند، قابلیت پذیرش و مدیریت فرآیند دموکراتیزاسیون را دارا نیستند و حتی هیچ اعتقادی نیز به آن ندارند. زیرا برای این نخبگان این نکته کاملاً آشکار است که نخستین نتیجه دموکراتیزاسیون بر ایشان، الزام به ترک قدرت و واگذار کردن آن به نخبگان

سیاسی معتقد به دموکراسی است که از راه انتخابات آزاد برگزیده می‌شوند. در واقع، در میان نخبگان سیاسی کشورهای خاورمیانه به سختی می‌توان افرادی را یافت که از شایستگی‌های لازم برای باقی ماندن بر سر قدرت در فرآیند دموکراتیک نیز برخوردار باشند.

دموکراتیک شدن کشورهای عربی موجب می‌شود که تهدیدات امنیتی که این کشورها به خاطر پی‌گیری سیاست‌های نظامی‌گرایانه، ماجراجویانه و ضد ایرانی به ایران تحمیل کرده‌اند تا حد بسیار زیادی کاهش بیابد. بنابراین، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند برای تقویت امنیت ملی خویش هر چه بیشتر به فرآیند دموکراتیک شدن در خاورمیانه دامن بزند و آن را در راستای منافع ملی خویش ارزیابی کند. البته تهدید بزرگی که در خصوص فرآیند دموکراتیک کردن کشورهای عربی می‌تواند بروز پیدا کند این است که گروه‌های بنیادگرای سنی که دیدگاه‌های مثبتی نسبت به شیعیان و جمهوری اسلامی ندارند، بتوانند در طی این فرآیند قدرتمندتر شوند و یا حتی از راه دموکراتیک به قدرت برسند. تلاش برای جلوگیری از دست‌یافتن این گروه‌ها به قدرت در کشورهای عربی که موجب آغاز دور تازه‌ای از درگیری‌های میان سنیان و شیعیان و تنش میان جمهوری اسلامی و آن کشورها خواهد شد، باید در دستور کار سیاست خارجی

8. Adam Przeworski, **Democracy and Market: Political and Economic Reforms in Eastern Europe and Latin America**, Cambridge: Cambridge University Press, 1991, p.26.

9. Guillermo O'Donnell, "Transitions, Continuities, and Paradoxes," in Scott Mainwaring, G. O'Donnell and J. Samuel Valenzuela (eds.), **Issues in Democratic Consolidation: The New South American Democracies in Comparative Perspective**, Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1992, pp. 48-49.

10. *Ibid.*, pp. 19-20.

11. Juan J. Linz and Alfred Stepan, **Problems of Democratic Transition and Consolidation: Southern Europe, South America and Post-Communist Europe**, Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1996, p. 6.

12. Ozbudun, **Contemporary Turkish Politics**, p. 7.

13. Metin Herper, "Strong State as a Pattern for the Consolidation of Democracy: Turkey and Germany Compared," **Comparative Political Studies**, Vol.25, July 1992, pp.169-194.

14. Linz and Stepan, *op.cit.*, pp. 11-12.

15. Ozbudun, *op.cit.*, p.106.

16. Guillermo O'Donnell and Philippe C. Schmitter, **Transitions from Authoritarian Rule: Tentative Conclusions about Uncertain Democracies**, Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1986, Chs. 1-2.

17. Juan Linz and Alfred Stepan, **The Breakdown of Democratic Regimes**, Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1978, pp. 4-5, 10.

18. O'Donnell, *op.cit.* p. 21.

۱۹. حسین بشیریه، درآمدی بر جامعه‌شناسی تجدد، ویژه

ایران باشد و در این راستا از هماهنگی با دیگر نیروهای سیاسی این کشورها که مخالف این جریانات هستند پرهیز نگردد. افزون بر این، تلاش برای جلوگیری از قدرت یافتن این گروهها منافع مشترک ایران و ایالات متحده را تشکیل می‌دهد.

پانوشتها

1. John Waterbury, "**Democracy without Democrats?: The Potential for Political Liberalization in the Middle East**," in Ghassan Salame (ed.), **Democracy without Democrats? The Renewal of Politics in the Muslim World**, London: I. B. Tauris Publishers, 1994, p. 25.

2. Ghassan Salame, "Introduction: Where Are the Democrats?" in G. Salame (ed.), *op.cit.*, p. 1.

3. John Waterbury, *op.cit.* p.25.

4. Sean L. Yom, "Civil Society and Democratization in the Arab World," **MERIA** (Middle East Review of International Affairs), Vol. 9, No. 4, December 2005.

5. Samuel P. Huntington, "Will Countries Become More Democratic?" **Political Science Quarterly**, Vol. 99, Summer 1984.

6. Lisa Anderson, "Arab Democracy: Dismal Prospects," **World Policy Journal**, Vol. XVIII, No. 3, Fall 2001, p. 54.

7. Mehran Kamrava, **Democracy in the Balance**, New York: Seven Bridges Press, 1998, p. 224.

- Society in Egypt," **Middle East Report** - MERIP, No. 179, November-December, pp. 2-11.
35. Deborah J. Gerner and Philip A. Schordt, "**Middle Eastern Politics**," in D. J. Gerner(ed.), **Understanding the Contemporary Middle East**, London: Lynne Rienner Publishers, 2000, pp. 91-92.
36. Beverly Milton-Edwards, **Contemporary Politics in the Middle East**, Cambridge: Polity Press, 2003, pp. 225-226.
۳۷. تی. بی. باتامور، **نخبگان و جامعه**، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، صص ۱۰۶-۱۰۷.
۳۸. همان، ص ۱۲۰.
۳۹. محمود سریع‌القلم، **عقلانیت و آینده‌ی توسعه یافتگی ایران**، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۰، ص ۱۷.
40. Kamrava, **op.cit.**, p. 227.
41. **Ibid.**, p.231.
42. Ayubi, **op.cit.**, p.458.
43. Roger Owen, **op.cit.**, p. 249.
44. Dietrich Jung and Wolfango Piccoli, **Turkey at the Crossroads; Ottoman Legacies and a Greater Middle East**, London: Zed Books, 2001, p.3.
45. Bill and Springborg, **op.cit.**, p. 165.
۴۶. محمود سریع‌القلم، **پیشین**، ص ۲۲.
۴۷. همان، ص ۲۷.
48. Saad Eddin Ebrahim, "Desert Mirage or Spring of Freedom," CSID Sixth Annual Conference, "**Democracy and Development: Challenges for the Islamic World**," April 22-23, 2005, pp. 1-8.
49. Marvin Zonis, **The Political Elite of Iran**, Princeton, N. J.: Princeton University Press, 1971, pp. 340-1.
20. Nazih N. Ayubi, **Over-Stating the Arab State: Politics and Society in the Middle East**, London: I. B. Tauris, 1995, p. 447.
21. Salame, **op.cit.**, p.13.
۲۲. کلابو اسمیت، **پیشین**، صص ۵۱۷-۵۱۲.
23. Larry Diamond, "Rethinking Civil Society: Toward Democratic Consolidation," **Journal of Democracy**, Vol.5, July 1994, pp.4,6.
24. Salame, **op.cit.**, p. 16.
25. Roger Owen, **Socio-Economic Change and Political Mobilization: The Case of Egypt**, in G. Salame (ed.), p. 190.
26. **Ibid.**, p.197.
27. Roger Owen, **State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East**, London: Routledge, 2000, p. 168.
28. S. Bromley, **Middle East Exceptionism: "Myth or Reality?"** in D. Potter, D. Goldblatt, M. Kiloh & P. Lewis (eds.), **Democratization**, Cambridge: Polity/Open University Press, 1997, p. 329.
29. James A. Bill and Robert Springborg, **Politics in the Middle East**, London: Longman, 2000, p.xii.
30. Bromley, **op.cit.**, p. 329.
31. Rex Brynen, Bahgat Korani and Paul Noble (eds.), **Political Liberalization and Democratization in the Arab World**, Boulder: Lynne Rienner, 1995, p.3.
32. Roger Owen, "Socio-Economic Change and Political Mobilization: The Case of Egypt," **op.cit.** pp. 183-4.
33. A. Richards and J. Waterbury, **A Political Economy of the Middle East**, Boulder: Westview, 1990, p.428.
34. Sami Zubaida, "Islam, the State and Democracy: Contrasting Conceptions of